

تزهایی درباره تاکتیک و استراتژی: از اسناد بین الملل کمونیست (۱۹۲۱)

متنی که پیش رو دارید ترجمه فارسی یکی از قطعنامه‌های مصوب کنگره سوم بین الملل کمونیست با عنوان «تزهایی درباره تاکتیک و استراتژی» است. بیش از یک قرن از کنگره سوم بین الملل کمونیست یا بین الملل سوم میگذرد. تاسیس بین الملل کمونیست در سال ۱۹۱۹ حاصل عبور نسل جدید انقلابیون از سیاستهای خائنه سوسیال دموکراسی و مبارزه علیه جنگ افروزی سرمایه داری از یک طرف و پیروزی انقلاب در روسیه و موج انقلابی پس از جنگ از طرف دیگر بود. هدف بین الملل کمونیست تبدیل شدن به حزب انقلاب جهانی بود؛ مرکزی برای تمرکز تجارب انقلابی پرولتاریا در اقصی نقاط جهان و بحث و تبادل نظر درباره مسیرهای پیش روی انقلاب. بین الملل کمونیست پیش از آنکه در نتیجه زد و بند ضدانقلاب استالینی با بورژوازی جهانی رسماً در سال ۱۹۴۳ منحل شود در مجموع هفت کنگره برگزار کرد. دو کنگره اول به خاطر شرایط مشخص دوران نتوانستند از سطح مجالسی مقدماتی برای اعلام موجودیت بین الملل نو فراتر روند. کنگره‌های سوم و چهارم اما هم به خاطر غنای مباحث مطروحه در آنها و هم به این خاطر که هنوز در زمان حیات لنین و در نتیجه پیش از بحران در حزب کمونیست شوروی و به دنبال آن بحران در بین الملل برگزار شدند از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. از این نظر شاید بتوان گفت که اسناد و قطعنامه‌های چهار کنگره اول بین الملل کمونیست (بویژه کنگره‌های سه و چهار) مهمترین اسناد جنبش کمونیستی قرن بیستمند چرا که در آنها عصاره تجارب و دستاوردها و همچنین خطاهای جنبش کمونیستی جهانی بطور مفصل بیان شده است. این که چرا پس از یک قرن هنوز بیش از انگشتان یک دست از قطعنامه‌های آن به فارسی ترجمه نشده و در اختیار سوسیالیستهای ایران قرار نگرفته پرسشی است که باید از تمامی احزابی که در طول یک قرن گذشته خود را «کمونیست» و «لنینیست» نامیده‌اند پرسید. پاسخ به این پرسش را البته با خواندن خود اسناد خواهید گرفت. بعنوان نمونه در «تزهایی درباره تاکتیک و استراتژی» که یکی از مهمترین این اسناد است برخلاف تز استالینیستی سوسیالیزم در یک کشور دائماً بر انقلاب جهانی، پرهیز از فرقه گرایی، رفتن به سمت توده‌ها و شرکت در خط مقدم تمام مبارزات آنها در همه عرصه‌ها - حتی در اتحادیه‌های کارگری دولتی و در پارلمان بورژوازی - تاکید شده است. بین الملل کمونیست در این قطعنامه در مقابل تقسیم مکانیکی برنامه احزاب به برنامه حداقل و حداکثر صحبت از مطالبات انتقالی میکند؛ مجموعه‌ای از مطالبات که در کلیت خود باعث به عقب راندن بورژوازی و تقویت و استحکام صفوف پرولتاریا میشود و راه پیشرفت مبارزه برای تسخیر قدرت را هموار میکند. بر این تاکید میکند که کمونیستها نباید نسبت به اصلاح‌پذیری سرمایه داری توهمی داشته باشند، اما چنین بینشی نه تنها نباید موجب به تعویق انداختن مبارزه آنها برای مطالبات مبرم و حیاتی توده‌ها شود بلکه باید این مبارزه را تشدید کند. در قطعنامه میخوانیم که بجای انقلابی بودن در حرف و تئوری بافی برای اثبات حقانیت سوسیالیسم باید وارد عمل شد و به جای سرگرم کردن خود به کار تبلیغاتی در محفل‌های بسته منزوی به بهانه سرکوب، باید به میان توده‌ها رفت و در مبارزاتشان شرکت

کرد و آندسته از مطالباتشان که خصلت انتقالی دارند و میتوانند گامی به جلو در مبارزه با دولت سرمایه‌داری باشند را برجسته ساخت. قطعنامه به صراحت میگوید که وظیفه احزاب کمونیست تبدیل شدن به احزاب توده‌ای است. کمونیستها باید با حضور در صف اول مبارزات توده‌ها و مبارزه بی‌امان با بورژوازی و ضدانقلاب اعتماد توده‌ها را جلب کرده و مبارزات آنها را به مبارزه برای کسب قدرت تبدیل کنند. لیاقت حزب کمونیست در رهبری مبارزات توده‌ها نه در کلام انقلابی که در مبارزه متحد در صف توده‌ها ثابت میشود.

کنگره سوم بین‌الملل کمونیست در شرایطی برگزار میشد که چشم‌انداز انقلاب جهانی در حال کمرنگ شدن بود، بورژوازی نفسی تازه کرده و خود را برای حمله به سازمانهای پرولتاریای انقلابی و فشار آوردن هر چه بیشتر به روسیه شوروی آماده میکرد، و در این میان از کمک سوسیال‌دموکراسی بین‌المللی برخوردار بود. علیرغم اینها پرولتاریای انقلابی خود را نباخته بود؛ در آلمان نزدیک به هفت هزار کارگر انقلابی در زندان بودند، نزدیک به پانصد هزار کارگر معادن و صنایع در ایتالیا در مبارزهای سراسری بورژوازی را به وحشت انداخته بودند و حمله حکومت به سازمانهای پرولتری در چکسلواکی با پاسخ قاطع توده‌های کارگر مواجه شده بود. با این وجود احزاب کمونیست قادر نبودند این مبارزات را به تسخیر قدرت توسط پرولتاریا ختم کنند. بورژوازی انگلیس و فرانسه و آلمان و ایتالیا از بورژوازی روسیه پیش از انقلاب کار کشته‌تر بودند و نفوذ افکار رفرمیستی در میان رهبران اتحادیه‌ها و احزاب چشمگیرتر بود. علاوه بر این احزاب کمونیست جوان هنوز تجربه کافی در مبارزه عملی نداشتند. کنگره در چنان شرایطی برگزار شد. بین‌الملل کمونیست بر این نکته پای میفشرد که اگر احزاب کمونیست میخواهند مبارزات توده‌ای پرولتاریا را به مبارزه برای کسب قدرت سیاسی و سرنگونی سرمایه‌داری تبدیل کنند باید صفوف خود را در میان توده‌ها گسترش دهند و در این راه فعالیت خود را به طبقه کارگر محدود نکرده و برای همراه کردن لایه‌های مختلف خرده‌بورژوازی و ارتش بیکاران و طبقات میانی تمام تلاش خود را بکار ببرند. از نظر بین‌الملل کمونیست هم احزاب انقلابی و هم توده‌ها در تنور مبارزه عملی بود که پخته میشدند.

بازخوانی اسناد پایه‌ای جنبش کمونیستی به یاد ما می‌آورد که مبارزه برای کسب قدرت سیاسی از زد و بند با دولتهای سرمایه‌داری برای رژیم چنج یا رهبرتراشی از این و آن و فرقه‌بازی ابعاد خیلی گسترده‌تر و عمیق‌تری دارد. مبارزه برای کسب قدرت مبارزه برای سرنگون کردن دولت سرمایه‌داری است و این، اگر هنوز ممکن باشد، فقط و فقط از راه مبارزه متحد و متشکل اردوی کار علیه اردوی سرمایه میگذرد.

گروه سلطانه

۱۴۰۲ خرداد

تزهایی درباره تاکتیک و استراتژی^۱

طرح مسئله

«انجمن نوین بین‌المللی کارگران» با این هدف تاسیس شد که اقدامات مشترک پرولتاریای کشورهای مختلف را سازماندهی کند؛ اقداماتی که هدف آن یک چیز بود: سرنگونی سرمایه‌داری و تاسیس دیکتاتوری پرولتاریا و جمهوری بین‌المللی شوراها برای حذف کامل طبقات و تحقق سوسیالیسم، این نخستین مرحله جامعه کمونیستی^۲.

این تعریف که از اساسنامه بین‌الملل کمونیست نقل شد تمام مسائل مرتبط با تاکتیک و استراتژی که در برابر ما قرار دارد را به روشنی در خود جای داده است. مسائل مربوط به استراتژی ما در مبارزه برای دیکتاتوری پرولتاریا. مسائل مربوط به جلب کردن اکثریت پرولتاریا به اصول کمونیسم و چگونگی سازمان دادن لایه‌های اجتماعی تعیین‌کننده پرولتاریا برای مبارزه برای این اصول. مسائل مربوط به رابطه لایه‌های خرده‌بورژوازی فروغلتیده در پرولتاریا. مسائل مربوط به وسائلی که با آن هرچه زودتر نهادهای قدرت بورژوازی را از میان برداشته و مبارزه بین‌المللی نهایی را برای دیکتاتوری پرولتاریا آغاز کنیم. مسئله دیکتاتوری پرولتاریا همچون تنها مسیر رسیدن به پیروزی جزو این بحث نیست. رشد انقلاب جهانی به روشنی نشان داده است که در وضعیت کنونی تنها یک آلترناتیو وجود دارد: یا دیکتاتوری سرمایه‌داری یا دیکتاتوری پرولتاریا. کنگره سوم بین‌الملل کمونیست مسائل مربوط به تاکتیک را در زمانی مورد بررسی قرار می‌دهد که شرایط عینی برای انقلاب مهیا است. چندین حزب کمونیست توده‌ای شکل گرفته‌اند اما هنوز در هیچ کشوری رهبری واقعی اکثریت طبقه کارگر را در یک مبارزه انقلابی واقعی در دست ندارند.

^۱ متن این قطعنامه توسط رادک تهیه شده است. ترجمه انگلیسی که منبع ترجمه فارسی است از روی نسخه آلمانی به انگلیسی برگردانده شده. به گفته ویراستار ترجمه انگلیسی نسخه آلمانی با نسخه روسی تفاوت‌هایی جزئی در برخی جمله‌بندی‌ها دارد. ترجمه فارسی از گروه سلطانزاده است.

^۲ نقل از اساسنامه بین‌الملل کمونیست.

در آستانه نبردهای جدید

انقلاب جهانی - به معنی فروپاشی سرمایه‌داری، انباشت نیروی انقلابی پرولتاریا و سازمان یافتن آن در هیات قدرتی مهاجم و پیروزمند - نیازمند دوره‌ای طولانی از مبارزات انقلابی است. در نتیجه تفاوت سطوح منازعات در کشورهای مختلف، تفاوت ساختار اجتماعی و ابعاد موانع موجود، و همچنین درجه بالای سازمانیافتگی بورژوازی در کشورهای سرمایه‌داری توسعه‌یافته اروپای غربی و آمریکای شمالی، جنگ جهانی بلافاصله با پیروزی انقلاب جهانی همراه نشد.

کمونیست‌ها، حتی در میان جنگ، درست می‌گفتند که دوران امپریالیسم به دوران انقلاب اجتماعی می‌انجامد؛ دورانی طولانی از جنگهای داخلی در درون دولتهای سرمایه‌داری و جنگهای مابین کشورهای سرمایه‌داری از یک طرف، و دولتهای پرولتری و خلقهای مستعمره و استثمار شده از طرف دیگر. انقلاب جهانی در یک خط مستقیم پیش نمی‌رود، بلکه دوره‌هایی از اضمحلال فرسایشی سرمایه‌داری و تدریجاً انقلابی روزانه در قالب بحرانهای شدیدی خود را نشان خواهند داد.

عامل دیگری که موجب کندتر شدن سرعت انقلاب جهانی شد مسیر حرکت تشکیلات و احزاب کارگری بود که توسط پرولتاریا و برای هدایت مبارزه آن علیه بورژوازی ساخته شده بودند. این سازمانها - احزاب سوسیال‌دموکرات و اتحادیه‌های کارگری - در دوران جنگ برای فریفتن و مهار پرولتاریا به ابزارهایی ضدانقلابی تبدیل شدند و این خصلت خود را پس از پایان جنگ نیز حفظ کردند. این سازمانها کار بورژوازی جهانی را برای فائق آمدن بر بحران دوران خاتمه بسیج عمومی آسان کردند. بورژوازی جهانی در دوره رونق سالهای ۲۰-۱۹۱۹ توانست امیدهای تازه‌ای را درباره بهتر شدن شرایط در چارچوب سرمایه‌داری برانگیزد. این وضعیت منجر به شکست خیزشهای سال ۱۹۱۹ و کند شدن جنبشهای انقلابی در سالهای ۲۰-۱۹۱۹ شد.

بحران جهانی اقتصاد که از اواسط سال ۱۹۲۰ آغاز شد و خود را در سراسر دنیا گسترده و بیکاری را تکثیر کرده است به پرولتاریای بین‌المللی نشان داده است که بورژوازی قادر به بازسازی جهان نیست. تشدید منازعات سیاسی در جهان - کارزار غارتگری فرانسه علیه آلمان، رقابت خصمانه میان بریتانیا و آمریکا، و آمریکا و ژاپن، و رقابت تسلیحاتی حاصل از آن - نشان میدهد که جهان سرمایه‌داری در حال احتضار بار دیگر با سرعت به سمت جنگی جهانی پیش می‌رود.

جامعه ملل چیزی نیست جز تراستی متشکل از دولتهای پیروز که با هدف استثمار رقبای مغلوب و خلقهای مستعمره تشکیل شده است. رقابت میان بریتانیا و آمریکا هم اکنون این تراست را از هم

پاشانده است. سوسیال دموکراسی جهانی و بروکراسی اتحادیه‌های کارگری، توده‌های کارگر را با دامن زدن به این توهم که قادر خواهند بود بطور صلح‌آمیز و بتدریج به قدرت اقتصادی و خودگردانی دست یابند فریفتند. این توهم اکنون در حال محو شدن است.

نمایش مسخره اجتماعی کردن، که حکومت شایدمن-نوسک در سال ۱۹۱۹ در آلمان از آن برای جلوگیری از خیزش طبقه کارگر استفاده کرد اکنون به پایان خود رسیده است.^۳ فازهای اجتماعی کردن فقط راه را برای استینیزاسیون گشودند؛ یعنی به انقیاد یک دیکتاتور سرمایه‌دار و دار و دسته‌اش در آوردن صنعت آلمان. حمله حکومت پروس به رهبری سورینگ سوسیال دموکرات به کارگران معدن آلمان مرکزی مقدمه‌ای بود برای حمله سراسری بورژوازی آلمان با هدف پایین کشیدن دستمزدهای طبقه کارگر آلمان.

در بریتانیا، برنامه‌های ملی کردن اجرا نشد. حکومت بریتانیا به جای اجرا کردن برنامه ملی کردن [معدن ذغال سنگ] کمیسیون سانکی^۴ ارتش را فراخواند تا در شکستن اعتصاب معدنکاران بریتانیا به حکومت کمک کند.

حکومت فرانسه با غارت آلمان ورشکستگی خود را به عقب می‌اندازد و هیچ طرح و نقشه‌ای برای تقویت اقتصاد خود ندارد. حتی بازسازی آن بخشهایی از مناطق شمال فرانسه، تا جایی که بازسازی انجام شده، تنها به ثروتمندتر شدن سرمایه‌داران خصوصی کمک کرده است.

در ایتالیا، بورژوازی با حمایت گاردهای سفید فاشیست حمله‌ای را به طبقه کارگر آغاز کرده است.

دموکراسی بورژوایی در همه جا، چه در دولتهای دموکراتیک قدیمی چه در کشورهای جدیدی که به دنبال فروپاشی امپراتوریاها بوجود آمده‌اند، چهره خود را هر چه بیشتر نمایان کرده است؛ گاردهای سفید و قدرتهای دیکتاتوری حکومت بریتانیا علیه اعتصاب معدنکاران، گاردهای فاشیست و

^۳ یکم ماه مارس ۱۹۱۹ حزب سوسیال دموکرات آلمان قطعنامه‌ای را برای ملی کردن برخی صنایع به مجلس ارائه داد. دو روز بعد از آن حکومت برنامه‌ای برای این طرح ارائه داد.

^۴ اشاره به کمیسیونی به ریاست جان سانکی که در اوایل سال ۱۹۱۹ توسط حکومت لیبرال برای خنثی کردن خطر اعتصاب کارگران معدن و نا آرامی در صنایع تشکیل شد. توصیه‌های کمیسیون برای ملی کردن برخی صنایع در نهایت با مخالفت حکومت مواجه شد.

سلطنت طلب در ایتالیا، پیتکرتون ها^۵ و اخراج نمایندگان سوسیالیست کنگره^۶، عدالت لینچی در ایالات متحده، ترور سفید در لهستان و یوگوسلاوی و رومانی و لاتویا و استونی، گذراندن قانون ترور سفید در فنلاند و مجارستان و کشورهای بالکان، قوانین ضد کمونیستی در سوئیس و فرانسه، و غیره. بورژوازی در هر کجا تلاش میکند تا بار تشدید هرج و مرج اقتصادی را با طولانی‌تر کردن روز کاری و کاستن از دستمزدها بر دوش طبقه کارگر بگذارد.

رهبران سوسیال‌دموکراسی و اتحادیه بین‌المللی آموستردام در همه جا به کمک بورژوازی شتافته‌اند. با وجود این، همه این اقدامات ممکن است بیداری توده‌های کارگر برای مبارزاتی جدید و نزدیک شدن موج انقلابی را به عقب بیناندازد اما نمیتواند جلوی آنها را بگیرد. هم اینک میبینیم که پرولتاریای آلمان خود را برای یک ضدحمله آماده میکند. معدنکاران بریتانیا علیرغم خیانت رهبران اتحادیه چند هفته علیه سرمایه‌داران صاحب معادن قهرمانانه مبارزه کردند. پس از تجربه تردیدهای گروه سراتی حالا در میان اعضای پیشگام پرولتاریای ایتالیا اراده‌ای نو به مبارزه پدیدار گشته است؛ اراده‌ای که خود را در قالب تشکیل حزب کمونیست ایتالیا نشان داده است.

در فرانسه، حزب سوسیالیست، پس از جدا شدن سوسیال‌پاتریوتها و سنتریستها دارد از تبلیغات و تهییج کمونیستی به سمت سازمان دادن تظاهرات توده‌ای علیه غارت امپریالیستی می‌رود^۷. در ماه دسامبر در چکسلواکی، اعتصاب سیاسی یک میلیون کارگر را، آن هم در فقدان یک رهبری واحد، شاهد بودیم. به دنبال این اعتصاب شاهد شکل‌گیری حزب کمونیست چکسلواکی بر پایه‌ای توده‌ای بودیم. در ماه فوریه در لهستان اعتصاب کارگران راه‌آهن، به رهبری حزب کمونیست، و به دنبال آن، اعتصاب سراسری را داشتیم، و اکنون فرایند از هم پاشیدن حزب سوسیالیست لهستان که در واقع حزبی سوسیال‌پاتریوت است را شاهدیم.

۵ پینکرتونها نام یک آژانس پلیس خصوصی بود که در سال ۱۸۵۰ توسط آلن پینکرتون تأسیس شده بود. از اواخر قرن نوزدهم از خدمات این آژانس برای شکستن اعتصابها و خرابکاری در مبارزات کارگری استفاده میشد.

۶ اشاره‌ای است به اخراج اعضای حزب سوسیالیست از مجلس ایالتی نیویورک در ماه ژانویه ۱۹۲۰ به این بهانه که حزب سوسیالیست «یک حزب سیاسی واقعی نیست» بلکه «یک سازمان جذب عضو است که در میان اعضایش عناصر بیگانه، دشمن و زیرسن قانونی وجود دارند».

۷ منظور از حزب سوسیالیست حزب کمونیست فرانسه است. اکثریت حزب سوسیالیست سابق در دسامبر ۱۹۲۰ نام حزب کمونیست فرانسه را انتخاب کرد.

در اوضاع کنونی انتظار نداریم که انقلاب رو به خاموشی رود و یا اینکه از قدرت امواج آن کاسته شود. بر عکس، آنچه وقوع آن از هر چیز دیگر محتملتر است تشدید تنازعات و مبارزات اجتماعی است.

مهمترین تکلیف کنونی

در حال حاضر مهمترین تکلیف بین الملل کمونیست اثر گذاری بر اکثریت طبقه کارگر و به مبارزه کشاندن بخشهای مهم آن است. وضعیت اقتصادی و سیاسی بطور عینی انقلابی است و هر لحظه میتواند به یک بحران انقلابی شدید بدل شود: اعتصاب توده‌ای، خیزش مستعمرات، یک جنگ جدید، و یا حتی یک بحران پارلمانی عمده. با این حال هنوز اکثریت طبقه کارگر تحت تاثیر کمونیسم نیست. این بخصوص در مورد کشورهای صادق است که میزان نفوذ سرمایه مالی در آن وجود لایه‌های قابل توجهی از کارگران فاسد شده توسط امپریالیسم (به عنوان مثال بریتانیا و ایالات متحده) را ممکن ساخته، جاهایی که تبلیغات انقلابی توده‌ای به سختی آغاز شده است.

هدف بین الملل کمونیست ساختن فرقه‌های کوچک کمونیستی برای اثرگذاری بر توده‌های کارگر از طریق تبلیغ و تهییج نیست. بین الملل کمونیست، از همان روزهای آغازین تاسیس بروشنی و بوضوح بدنبال شرکت کردن در مبارزات توده‌های کارگر و هدایت این مبارزات در مسیری کمونیستی و ساختن احزاب کمونیست بزرگ و آزموده شده و توده‌ای و انقلابی از دل این مبارزات بوده است.

بین الملل کمونیست از همان سالهای اول حیاتش مخالف گرایشهای فرقه‌گرایانه بوده و از احزاب وابسته‌اش - هر چقدر هم کوچک باشند - خواست تا در اتحادیه‌ها شرکت کنند تا از درون این سازمانها بوروکراسی ارتجاعی را به عقب نشاند و آنها را به سازمانهای توده‌ای انقلابی پرولتاریا و ابزارهای مبارزه تبدیل کنند. بین الملل کمونیست در همان سال نخست حیاتش از احزاب کمونیست خواست تا به حلقه‌های بسته تبلیغاتی تبدیل نشوند و از هر امتیازی که دولت بورژوازی ناچار به ارائه آن میشود همچون سلاحی، همچون پلافرمی، همچون محل اجماعی برای کمونیسم استفاده کنند. از جمله این امتیازات عبارتند از آزادی مطبوعات، آزادی تجمع، نهادهای پارلمانی بورژوازی - هر چقدر که این نهادها رقت بار هم که باشند. بین الملل کمونیست در کنگره دوم در قطعنامه‌های خود در باره اتحادیه‌های کارگری و در باره استفاده از پارلمان علناً گرایشهای فرقه‌گرایانه را محکوم کرد.

تجربه دو سال مبارزه درستی نقطه نظر بین‌الملل کمونیست را کاملاً ثابت کرد. حاصل سیاستهای بین‌الملل کمونیست در خیلی از کشورها این بوده که کارگران انقلابی مسیر خود را نه تنها از رفرمیستهای رسمی بلکه حتی از سنتریستها جدا کردند. سنتریستها بین‌الملل دو و نیم را ساخته‌اند که علناً در اتحادیه بین‌المللی آمستردام با امثال شایدمن و ژوهو و هندرسن متحد شده است. به این ترتیب عرصه مبارزه برای توده‌های پرولتر روشن شده و این مسیر مبارزات پیش رو را برای آنها هموار میکند.

به لطف تاکتیک و استراتژی بین‌الملل کمونیست، کمونیسم در آلمان توانست از یک جریان سیاسی در مبارزات ماه‌های ژانویه و مارس ۱۹۱۹ به یک حزب توده‌ای انقلابی تبدیل شود. کار انقلابی درون اتحادیه‌های کارگری، نامه سرگشاده و ... از جمله این سیاستها بودند. حزب در آنجا توانست به چنان نفوذی در اتحادیه‌های کارگری دست یابد که بوروکراسی اتحادیه‌ای از اثرات کار کمونیستی به وحشت انداخت و وادار کرد تا خیلی از کمونیستها را از اتحادیه‌ها اخراج کند و بدنامی ایجاد انشعاب در جنبش را به جان بخرد.

در چکسلواکی کمونیستها موفق شدند اکثریت کارگران سازمانیافته را به سوی خود جلب کنند. در لهستان حزب کمونیست هدف سرکوب و آزار و اذیت شدیدی قرار گرفت و ناچار شد کاملاً به فعالیت مخفی روی آورد. با وجود این، به خاطر فعالیت مخفی در میان اتحادیه‌ها نه تنها رابطه خود را با توده‌ها حفظ کرد بلکه توانست آنها را در مبارزات توده‌ای هدایت کند. در فرانسه کمونیستها اکثریت حزب سوسیالیست را بدست آوردند. در بریتانیا گروه‌های کمونیستی با پیروی از رهنمودهای تاکتیکی بین‌الملل کمونیست در حال ائتلاف با یکدیگر هستند. نفوذ فزاینده کمونیستها در این کشور سوسیالیستهای خائن را وادار کرد تا جلوی ورود کمونیستها به حزب کارگر را بگیرند.

اما برعکس، سیاستهای گروه‌های کمونیستی فرقه‌ای (مثل کاپ د [در آلمان] و غیره). کوچکترین موفقیتی در پی نداشته است. تئوری تقویت کمونیسم صرفاً با کار تبلیغی و تهییجی و ساختن اتحادیه‌های مجزای کمونیستی کاملاً شکست خورده است. در هیچ کجا حزب کمونیست با نفوذی با این شیوه ساخته نشده است.

وضعیت در درون بین‌الملل کمونیست

بین‌الملل کمونیست در مسیر ساختن احزاب کمونیست توده‌ای است اما هنوز در این در این راه به حد کافی جلو نرفته است. کار ساختن حزب کمونیست در دو تا از مهمترین کشورهای پیروزمند سرمایه‌داری هنوز در آغاز کار است.

در ایالات متحده آمریکای شمالی، به دلایل تاریخی، پیش از جنگ، جنبش انقلابی وسیعی شکل نگرفت. در آنجا کمونیستها باید با ابتدایی‌ترین وظایف همچون ساختن هسته‌های کمونیستی و پیوند دادن آنها با توده‌های کارگر دست و پنجه نرم کنند. با رکود اقتصادی اخیر که پنج میلیون کارگر را بیکار ساخته شرایط مساعد این کار مهیا شده است. سرمایه‌داری آمریکا به خطر رادیکال شدن جنبش کارگران و رشد کمونیسم در آن آگاه است. به همین خاطر تلاش کرده با توسل به سرکوب وحشیانه جنبش جوان کمونیستی را از بین برده و آنرا به مخفی شدن وادار کند، چرا که معتقد است حزب در این حالت ارتباطش را با توده‌ها از دست داده، بدل به یک فرقه تبلیغاتی شده و از بین خواهد رفت.

بین‌الملل کمونیست توجه حزب کمونیست آمریکا را به این نکته جلب میکند که سازمان مخفی تنها میتواند محملی باشد برای وحدت و آموزش فعالترین نیروهای کمونیست. حزب باید از هر راه و هر فرصت ممکن استفاده کند تا از سازماندهی مخفی بیرون آمده و با توده‌های کارگری که اکنون در جوش و خروشند پیوند یابد. حزب باید راههایی پیدا کند تا این توده‌ها را در فعالیت سیاسی علنی برای مبارزه با سرمایه‌داری آمریکا متحد کند.

جنبش کمونیستی بریتانیا نیز با اینکه نیروهای خود را در یک حزب واحد جمع کرده هنوز نتوانسته بدل به یک حزب توده‌ای شود.

اقتصاد بریتانیا همچنان در هرج و مرج است. جنبش اعتصابی امروز گسترده‌تر از همیشه است. بخش وسیعی از توده‌ها هر چه بیشتر راه خود را از جنبش لوید جرج جدا میکنند و این احتمال وجود دارد که حزب کارگر و حزب لیبرال در انتخابات پارلمانی پیش رو پیروز شوند. همه این عوامل چشم‌اندازهای انقلابی جدیدی را در بریتانیا گشوده و پرسشهای فوق‌العاده مهمی را پیش روی کمونیستهای بریتانیایی قرار میدهد.

اولین و مهمترین وظیفه حزب کمونیست بریتانیا تبدیل شدن به یک حزب توده‌ای است. کمونیستهای بریتانیا باید ریشه‌های خود را در جنبش توده‌ای موجود و در حال رشد تقویت کنند.

آنها باید در هر شکل مشخصی که جنبش به خود میگیرد دخالت کرده و از مطالبات منفرد و جزئی کارگران نقطه شروع کار تبلیغی و تهییجی خستگی‌ناپذیر و نیرومندی بسازند.

جنبش اعتصابی قدرتمند کنونی ظرفیت و قابل اعتماد بودن و استواری و میزان آگاهی دستگاه اتحادیه‌ای و رهبران آن را در چشم صدها هزار و میلیون‌ها کارگر به‌بوته آزمون گذاشته است. در چنین شرایطی، کار کمونیست‌ها در اتحادیه‌ها اهمیت تعیین‌کننده‌ای یافته است. انتقاد حزب از بیرون اتحادیه‌ها در مقایسه با فعالیت مستمر کمونیست‌ها در هسته‌های اتحادیه‌ای از نظر نفوذ بر توده‌ها به هیچ عنوان قابل مقایسه نیست. هدف از این کار مستمر افشا کردن و بی‌اعتبار کردن خائنان خرده‌بورژوازی اتحادیه‌های کارگری است، کسانی که در بریتانیا بیش از هر جای دیگری بدل به پیاده‌نظام سرمایه‌داران شده‌اند.

در دیگر کشورها، جایی که احزاب کمونیست توده‌ای وجود دارند، بخش عمده وظیفه آنها به دست گرفتن ابتکار عمل در اقدامات توده‌ای است. اما برعکس در بریتانیا وظیفه حزب کمونیست پیش از هر چیزی این است که در چارچوب تجربه‌ای که توده‌ها از اقدامات توده‌ای در حال وقوع کسب میکنند به آنها نشان دهد که این کمونیست‌ها هستند که با شهامت و دقت منافع و نیازها و احساسات توده‌ها را بیان میکنند.

احزاب کمونیست توده‌ای اروپای مرکزی و اروپای غربی در حال حاضر روشهای مناسب تبلیغ و تهییج و روشهای تشکیلاتی درخور سازمانهای مبارز را تدارک می‌بینند. این احزاب دارند از فعالیت تبلیغاتی و تهییجی کمونیستی به عمل گام بر میدارند. مانعی که در این راه وجود دارد این است که در تعدادی از کشورها کارگرها تحت هدایت رهبرانی به سمت کمونیسم آمدند که بر گرایشات سنتریستی فائق نیامده بودند. این رهبران قادر به فعالیت تبلیغی و تهییجی کمونیستی واقعی نیستند و حتی ممکن است از وحشت این که حزب وارد مبارزه انقلابی بشود به این فعالیتها دست نزنند.

در ایتالیا گرایشات سنتریستی به انشعاب در حزب منجر شد. آن عده از رهبران حزب و اتحادیه‌ها که حول سراتی بودند نتوانستند جنبش خودجوش طبقه کارگر و فعالیت رو به رشدش را به یک مبارزه آگاهانه برای کسب قدرت - که شرایط در ایتالیا برای آن کاملاً مهیا بود - تبدیل کنند. اینها اجازه دادند که این جنبشها فروکش کنند. این عده کمونیسم را همچون وسیله‌ای برای برانگیختن و اتحاد توده‌های کارگر برای مبارزه نمیدیدند و چون از مبارزه وحشت داشتند فعالیت تبلیغاتی و تهییجی را

در مسیری سنتریستی پیش بردند. با این روش نفوذ رفرمیستهای نظیر توراتی و تروس را در حزب و دراگونا را در اتحادیه‌ها تقویت کردند. از آنجایی که نیروهای حول سراتی نه در حرف نه در عمل تفاوتی با رفرمیستها ندارند جدا شدن از کمونیستها را به جدا شدن از رفرمیستها ترجیح میدهند. سیاستهای جریان سراتی از یک طرف گرایش رفرمیستی را تقویت کرد و از طرف دیگر خطر تقویت نفوذ آنارشیستی و سندیکالیستی را ایجاد کرد و علاوه بر آن باعث بوجود آمدن گرایشهای درحرف رادیکال ضدپارلمانی در درون حزب شد.

انشعاب در لیبرون و تشکیل حزب کمونیست ایتالیا نیروهای کمونیست واقعی را حول تصمیمات کنگره دوم بین الملل کمونیست متحد کرد. این اقدام کمونیسم را در ایتالیا بدل به نیروی توده‌ای خواهد کرد چرا که حزب کمونیست ایتالیا در عین حال که بطور مداوم و خستگی ناپذیر با سیاستهای اپورتونیستی سراتی مبارزه میکند قادر است در اتحادیه‌های کارگری، در اعتصابات و در مبارزه با سازمانهای ضدانقلابی فاشیستی با توده‌های پرولتر پیوند یابد. حزب کمونیست ایتالیا باید این توده‌ها را با یکدیگر متحد کرده و اقدامات خودجوش آنها را به مبارزات به دقت تدارک دیده شده‌ای تبدیل کند.

در فرانسه، جایی که سم «دفاع ملی» و مستی حاصل از پیروزی از هر جای دیگری قویتر بود، مخالفت با جنگ با سرعت کمتری از دیگر کشورها رشد کرد. به لطف نفوذ معنوی انقلاب روسیه و مبارزات انقلابی در کشورهای سرمایه‌داری و تجربه پرولتاریای فرانسه از خیانت رهبران، اکثریت حزب سوسیالیست فرانسه، پیش از آنکه سیر رویدادها آنها را برابر اقدام انقلابی قرار دهد، در مسیر کمونیسم حرکت کرد. حزب کمونیست فرانسه باید از این فرصت بهترین استفاده را کرده تا با قاطعیت بیشتری بازماندگان ایدئولوژی ناسیونال-پاسیفیست و پارلمانی رفرمیستی را از میان اعضای خود - و بخصوص از رهبری خود - کنار بگذارد.

حزب کمونیست فرانسه باید نه تنها به نسبت گذشته بلکه امروز با قاطعیت بیشتری به ستم‌دیده‌ترین لایه‌های مردم شهر و روستا نزدیک شده و بیانگر بی‌کم و کاست رنجها و نیازهای آنان باشد. حزب در مبارزه پارلمانی باید با قاطعیت از آداب تشریفاتی و فریبنده و ریاکارانه سنت پارلمانی فرانسه برش کند چرا که این آداب آگاهانه توسط بورژوازی فرانسه با هدف به خواب فرو بردن و ترساندن رهبران طبقه کارگر ساخته شده‌اند. نمایندگان حزب کمونیست فرانسه در پارلمان

باید در تمامی اقدامات خود حیل‌های ملی‌گرایانه-دموکراتیک و انقلابیگری سنتی را افشا کرده و هر مسئله‌ای را با رویکرد منافع طبقاتی و نبرد بی‌امان طبقات بررسی کنند.

فعالیت تهییجی حزب باید با تمرکز و نیروی خیلی بیشتری انجام شود. فعالیت تهییجی حزب نباید در شرایط متغیر و مختلف سیاست روزمره حل گردد. حزب باید نتایج انقلابی اساسی تک‌تک رویدادهای بزرگ و کوچک را استخراج کرده و درسهای آن را به عقبمانده‌ترین بخشهای طبقه کارگر منتقل کند. تنها با بکار بستن این روشن حقیقاً انقلابی است که حزب کمونیست فرانسه نشان خواهد داد که چیزی بیشتر از جناح چپ بلوک رادیکال حول لונکه است؛ بلوکی که با نیرو و موفقیت مضاعفی خدمات خود را در اختیار بورژوازی فرانسه میگذارد تا آن را از تکانه‌هایی که بناگزی به فرانسه نزدیک میشوند حفظ کند. فارغ از اینکه رویدادهای انقلابی تعیین‌کننده چه زمانی به وقوع خواهند پیوست، یک حزب کمونیست منضبط و آبدیده با اراده انقلابی، حتی در دوره تدارکاتی کنونی، خواهد توانست توده‌های کارگر را هم در عرصه اقتصادی و هم در عرصه سیاسی بسیج کرده و مبارزاتشان را روشنتر و گسترده‌تر سازد.

اقدامات عناصر نابردبار و با تجربه کم سیاسی در بکار بردن روشهای افراطی در مورد مسائل و تکالیف منفرد - روشهایی که بیشتر مناسب دوره قیام انقلابی پرولتاریا است، مثل توصیه به پرولتاریا به پاسخ ندادن به فراخوان بسیج نظامی ۱۹۱۹ - بجای آنکه فایده‌ای داشته باشند میتوانند برای مدتی طولانی تدارک انقلابی واقعی پرولتاریا برای تسخیر قدرت را به تاخیر اندازند.

حزب کمونیست فرانسه همینطور احزاب کمونیست دیگر کشورها باید به شدت از به کار بستن چنین روشهای افراطی احتراز کنند. این احتراز اما به هیچ عنوان نباید حزب را به انفعال بکشانند بلکه برعکس باید موجب تشدید فعالیت آن گردد.

تقویت پیوندهای حزب با توده‌ها پیش از هر چیز نیازمند ایجاد پیوندهای نزدیکتر با اتحادیه‌های کارگری است. وظیفه حزب این نیست که اتحادیه‌ها را به شیوه‌ای مکانیکی و مصنوعی تحت سیطره خود درآورد یا بخواهد جلوی آزادی عمل آنها را که لازمه عملکردشان است بگیرد. وظیفه حزب این است که به فعالیت عناصر حقیقتاً انقلابی که توسط حزب کمونیست در درون اتحادیه متحد شده و رهبری میشوند جهت دهد؛ جهتی که بیانگر گستردگی منافع پرولتاریایی که برای کسب قدرت مبارزه میکند باشد.

از این منظر، حزب کمونیست فرانسه باید در مواجهه با جریانات آنارکوسندیکالیست که مخالف دیکتاتوری پرولتاریا و ضرورت وحدت پیشگام پرولتاریا در حزبی متمرکز، یعنی حزب کمونیست، هستند رویکرد انتقادی دوستانه اما روشن و محکمی داشته باشد. در مورد جریانات سندیکالیست در حال تحول که از پشت سنگر منشور آمین که هشت سال پیش از جنگ تدوین شد قادر نیستند به مسائل اساسی دوران جدید پس از جنگ پاسخ جدید و قاطعی دهند، نیز روش برخورد باید همان باشد.

نفرت حاکم بر سندیکالیستهای فرانسوی نسبت به سیاستمداران عمدتاً متوجه اعضای سنتی حزب «سوسیالیست» است و این نفرت از این جهت کاملاً موجه است. شخصیت حقیقتاً انقلابی حزب کمونیست به تمام عناصر انقلابی سندیکالیسم فرانسه نیاز به یک جنبش سیاسی برای کسب قدرت توسط طبقه کارگر را نشان خواهد داد.

شرط ضروری هر گونه مبارزه جدی پرولتاریای فرانسه ادغام شدن گروه‌ها و سازمانهای سندیکالیست انقلابی و کمونیست است.

گرایش سندیکالیسم فرانسوی به اقدامات ناپخته، به ناروشنی در مورد اصول و جدایی طلبی سازمانی باید اصلاح شود. اما این امر تنها وقتی امکانپذیر است که حزب کمونیست، همانطور که گفته شد، بدل به نیروی قدرتمند جذابی برای توده‌های کارگر فرانسه شده باشد. و این تنها زمانی ممکن است که حزب با تمام مسائل زندگی و مبارزه روزانه با روشی حقیقتاً انقلابی برخورد کند.

در چکسلواکی طبقات کارگر در عرض دو سال و نیم گذشته از اغلب توهّمات ناسیونالیستی و رفرمیستی برش کرده‌اند. در سپتامبر ۱۹۲۰، اکثریت کارگران سوسیال‌دموکرات از رهبران رفرمیست خود جدا شدند. در دسامبر همان سال یک میلیون از سه و نیم میلیون کارگر صنعتی چکسلواکی در اقدام توده‌ای انقلابی در برابر حکومت سرمایه‌داری حاکم بر این کشور ایستادند. حزب کمونیست چکسلواکی در ماه مه گذشته با ۳۵۰ هزار عضو تشکیل شد، کمی بعدتر از تشکیل حزب کمونیست بوهیم آلمان با ۶۰ هزار عضو. به این ترتیب، کمونیستها نه تنها بخش بزرگی از پرولتاریای چکسلواکی بلکه بخش بزرگی از جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند.

امروز مسئله‌ای که در برابر حزب کمونیست چکسلواکی قرار دارد جذب بخشهای بزرگتری از توده‌ها از طریق فعالیت تهییجی است. علاوه بر این، حزب باید اعضای قدیمی و جدید خود را با

فعالیت تبلیغاتی کمونیستی موثر و خستگی‌ناپذیر آموزش دهد. این حزب باید کارگران تمام‌ملل ساکن چکسلواکی را در جبهه پرولتری مستحکمی علیه ناسیونالیسم، این سلاح اصلی بورژوازی در چکسلواکی، متحد کند. حزب باید قدرت پرولتری که در طی این فرایند و در طی مبارزات پیش‌رو علیه حکومت و ستم سرمایه‌داری ساخته می‌شود را تقویت کرده و آنرا به قدرت شکست‌ناپذیری تبدیل کند. حزب کمونیست چکسلواکی تنها وقتی قادر به انجام چنین وظایفی خواهد بود که توانسته باشد هر چه سریع‌تر و با قاطعیت بر سنتها و تردیدهای سنتریستی فائق آید و سیاست آموزش توده‌های کارگر را با روحیه‌ای انقلابی با هدف وحدت دادن آنها دنبال کند و به این ترتیب قادر باشد اقدامات توده‌های کارگر را تدارک دیده و آنها را به سوی پیروزی راهنمایی کند. تصمیم کنگره این است که احزاب کمونیست چکسلواکی و بوهیم آلمان در زمانی که توسط کمیته اجرایی تعیین خواهد کرد در حزبی واحد با یکدیگر ادغام شوند.

حزب کمونیست متحد آلمان از ادغام انجمن اسپارتاکوس و توده‌های کارگر جناح چپ مستقلا تشکیل شد. با اینکه این حزب همین حالا هم حزبی توده‌ای است اما وظیفه اصلی آن عبارت است از افزایش و تقویت نفوذش در میان توده‌ها، جلب کردن سازمان‌های توده‌ای پرولتاریا یعنی اتحادیه‌های کارگری، شکستن سلطه حزب سوسیال‌دموکرات و بوروکراسی اتحادیه‌ای و به دست گرفتن رهبری در مبارزات توده‌ای آتی. لازمه تحقق این وظیفه اصلی این است که تمام کارهای تهییجی و سازمانی در جهت به دست آوردن حمایت اکثریت طبقه کارگر متمرکز شود چرا که در غیر اینصورت با توجه به قدرت سرمایه‌داری آلمان امکان پیروزی کمونیسم در این کشور وجود نخواهد داشت.

تا آنجا که به ابعاد و محتوی کار تهییجی مربوط است، حزب کمونیست متحد آلمان هنوز نتوانسته در این امر موفق شود. این حزب نتوانسته منطق مسیری را که با نامه سرگشاده آغاز کرد تا به آخر پیش ببرد؛ مسیری که تنازع منافع عینی پرولتاریا و سیاست خائنانه احزاب سوسیال‌دموکرات و بوروکراسی اتحادیه‌ای را نشان میداد. نشریه حزب و سازمان آن هنوز بیشتر مهر و نشان یک انجمن را دارند و نه یک سازمان مبارز؛ این امر بیانگر وجود گرایشات سنتریستی است که حزب هنوز بطور کامل بر آنها فائق نیامده است. این گرایشات باعث شد که وقتی حزب در برابر ضرورت مبارزه قرار گرفت با عجله و بدون تدارک کافی و بدون توجه به ضرورت داشتن تماس زنده با توده‌های غیرکمونیست، وارد عمل شود. اضمحلال اقتصادی آلمان و تهاجم سرمایه‌داری این کشور به استاندارهای زندگی

کارگران بزودی حزب را با تکالیف مبارزه مواجه خواهند ساخت؛ تکالیفی که تحقق آنها با قرار دادن وظایف تهییجی و سازماندهی در برابر وظایف عملی امکانپذیر نخواهد بود. حزب باید روحیه رزمندگی را در میان اعضای خود حفظ کرده و به فعالیت تهییجی خود خصلتی کاملاً مردمی دهد و سازمان خود را به شیوه‌ای بسازد که از طریق روابطش با توده‌ها قادر باشد ارزیابی دقیقی از چالشهای مبارزه داشته و با دقت خود را برای عمل آماده کند.

احزاب بین‌الملل کمونیست تنها وقتی بدل به احزاب توده‌ای انقلابی خواهند شد که بر بقایای سنتهای اپورتونیستی در میان اعضای خود فائق آمده باشند. چنین کاری تنها زمانی شدنی است که این احزاب بدنبال برقرار کردن پیوندهای نزدیکی با توده‌های مبارز کارگر رفته، وظایف خود را از مبارزات جاری پرولتاریا استخراج کرده، سیاست اپورتونیستی مخفی کردن و پوشاندن تنازعات آشتی‌ناپذیر را افشا کنند، و از لفاظیهای انقلابی که مانعی اند در برابر مشاهده درست روابط واقعی نیروها و مشکلات مبارزه را نادیده میگیرند پرهیز کنند.

احزاب کمونیست از انشعاب در احزاب سوسیال‌دموکرات کهنه بوجود آمده‌اند. این انشعاب حاصل این واقعیت بود که این احزاب در دوران جنگ به منافع پرولتاریا خیانت کردند و پس از جنگ با ائتلاف با بورژوازی یا با دنبال کردن سیاستی خجالتی و گریزان از واقعیت از دخالت در هر مبارزه‌ای پرهیز کردند. تنها مبنایی که توده‌های کارگر خواهند توانست وحدت خود را حول آن باز یابند شعارها و اصول احزاب کمونیست است. این شعارها و اصول باید بیانگر ضرورت‌های مبارزه پرولتاریا باشد.

به این خاطر امروز آنان که به دنبال تفرقه انداختن در میان پرولتاریا و منزوی کردن توده‌های کارگر هستند احزاب سوسیال‌دموکرات و سنتریست‌اند. احزاب کمونیست، بر عکس، برای وحدت پرولتاریا تلاش میکنند. در آلمان این سنتریستها بودند که وقتی اکثریت حزب خود را کمونیست اعلام کرد از آن جدا شدند. سوسیال‌دموکرات‌ها و سوسیال‌دموکرات‌های مستقل آلمان و بوروکراسی سوسیال‌دموکرات اتحادیه‌های کارگری از ترس نفوذ نیروی وحدت‌بخش کمونیسم برای مبارزه با مطالبات پایه‌ای پرولتاریا از همراهی با کمونیستها امتناع کردند. در چکسلواکی این سوسیال‌دموکرات‌ها بودند که با دیدن پیروزی قریب‌الوقوع کمونیسم در حزب انشعاب ایجاد کردند. در فرانسه در حالی که حزب کمونیست بدنبال متحد کردن کارگران سوسیالیست و سندیکالیست بود هواداران لونگه از اکثریت حزب سوسیالیست جدا شدند. در بریتانیا، این رفرمیستها و سنتریستها هستند که از وحشت

نفوذ کمونیست‌ها آنها را از حزب کارگر اخراج میکنند و در همان حال در راه وحدت کارگرها در مبارزه علیه سرمایه‌دارها سنگ اندازی میکنند. به این ترتیب، این احزاب کمونیست هستند که نیروی اصلی را در فرایند وحدت پرولتاریا بر مبنای مبارزه برای منافعش تشکیل میدهند.

مبارزات جزئی و مطالبات جزئی

احزاب کمونیست تنها در جریان مبارزه رشد میکنند. حتی کوچکترین احزاب کمونیست نیز نباید فعالیت خود را به کار تبلیغی و تهییجی صرف محدود کند. کمونیست‌ها باید در تمام سازمانهای توده‌ای پرولتاریا نیروی پیشگامی باشند که با برجسته کردن مبارزه برای تمام نیازهای حیاتی پرولتاریا روش مبارزه را نشان داده و خصلت خائنانه احزاب غیرکمونیست را افشا کنند. کمونیست‌ها تنها وقتی که قادر باشند رهبری تمام مبارزات عملی پرولتاریا را به دست گیرند و آنها را ترویج کنند قادر خواهند بود که توده‌های پرولتر را برای مبارزه برای دیکتاتوری جلب کنند.

تمام فعالیت تهییجی و تبلیغی احزاب کمونیست و تمام بخشهای کار آنها باید همراه با این آگاهی باشد که در چارچوب سرمایه‌داری هیچ‌گونه بهبود پایداری در شرایط زیست توده‌ها ممکن نخواهد بود. تنها با سرنگون کردن بورژوازی و نابود کردن دولت سرمایه‌داری میتوان در جهت بهبود شرایط طبقه کارگر و بازسازی اقتصادی ویران شده توسط سرمایه‌داری گام برداشت. اما چنین بینشی به هیچ عنوان نباید موجب به تعویق انداختن مبارزه برای نیازهای حیاتی مبرم و فوری پرولتاریا تا زمان برقراری دیکتاتوری شود.

دوران حاضر دوران زوال و اضمحلال سرمایه‌داری است. دورانی است که در آن سرمایه‌داری دیگر قادر نیست حتی زندگی برده‌وار را برای کارگران تضمین کند. [در چنین دورانی] سوسیال‌دموکراسی همان برنامه قدیمی سوسیال‌دموکراتیکِ رفرمهای صلحجویانه را پیش رو گذاشته است. رفرمهایی که قرار است از مسیری صلح‌آمیز و در چارچوب سرمایه‌داری ورشکسته صورت پذیرند. این به معنی فریفتن عامدانه کارگران است. سرمایه‌داری دوران زوال نه تنها قادر به تامین زندگی کارگران برای یک زندگی نسبتاً انسانی نیست، بلکه سوسیال‌دموکرات‌ها و رفرمیست‌ها هر روز در هر کشوری نشان میدهند که حتی برای تحقق کوچکترین رفرمهایی که در برنامه خود دارند هیچ قصدی برای مبارزه ندارند. مطالبه اجتماعی کردن و ملی کردن مهمترین صنایع که توسط احزاب سنتریست مطرح شده است نیز به همان اندازه فریبنده است. سنتریست‌ها با تلاش برای متقاعد کردن توده‌ها که تمام مهمترین بخشهای صنایع میتوانند بدون شکست دادن بورژوازی از چنگ سرمایه‌داران درآیند، توده‌ها

را فریب میدهند. علاوه بر این، آنها با دادن این وعده که بخشهای مختلف صنایع را میتوان یکی پس از دیگری تصاحب کرد و سرانجام پایه‌ای برای بازسازی «برنامه‌ریزی» شده اقتصاد ایجاد کرد، توده‌ها را از مبارزه واقعی و زنده دور میکنند.

با این روش اینها در واقع به همان برنامه حداقل سوسیال‌دموکراسی برای اصلاح سرمایه‌داری بازگشته‌اند؛ برنامه‌ای که به یک فریب آشکار ضدانقلابی تبدیل شده بود. بعضی از سنتریستها برنامه‌ای را بعنوان مثال برای ملی کردن صنعت ذغال‌سنگ پیش می‌گذارند؛ برنامه‌ای که در واقع شکلی از مفهوم لاسالی است که می‌گوید اگر تمام توان پرولتاریا روی یک مطالبه متمرکز شود میتوان آن را بدل به اهرمی برای عمل انقلابی کرد، عملی که پیشرفت آن به مبارزه برای کسب قدرت می‌انجامد. این هم چیزی جز خیالپردازی نیست. امروز طبقه کارگر در همه کشورهای سرمایه‌داری از مصائب چنان پرشمار و چنان وحشتناکی رنج می‌برد که متمرکز کردن مبارزه علیه همه آنها با همه وزنی که هر کدام دارند در یک فرمول خیالی و روشنفکرانه محال است.

برعکس، تکلیف این است که تمام منافع توده‌ها را بعنوان نقطه شروعی برای مبارزه انقلابی در نظر بگیریم؛ مبارزاتی که تنها در وحدت خود رود قدرتمند انقلاب را شکل خواهند داد. احزاب کمونیست برای چنین مبارزاتی برنامه حداقل ارائه نمیدهند؛ برنامه‌ای که برای تقویت و بهبود ساختار پوسیده سرمایه‌داری طراحی شده باشد. در عوض، نابود کردن این ساختار هدف راهنما و وظیفه فوری آنها است. اما احزاب کمونیست برای انجام چنین تکلیفی باید مطالباتی را پیش رو بگذارند که تحقق آنها با نیازهای فوری طبقه کارگر متناسب باشد و برای این مطالبات، فارغ از این که با نظام سودمحور سرمایه‌دار سازگار هستند یا نه، مبارزه کنند.

مسئله احزاب کمونیست توان و رقابت‌پذیری صنایع سرمایه‌داری و یا میزان مقاومت سرمایه مالی نیست بلکه ابعاد محرومیتی است که پرولتاریا قادر به تحمل بار آن نیست و اصولاً نباید که بار آن را تحمل کند. مطالبات باید بیانگر نیازهایی باشند که در تجربه توده‌های وسیع پرولتاریا وجود دارد، به این ترتیب پرولتاریا متقاعد خواهد شد که بدون تحقق این مطالبات امکان بقاء ندارد. اگر چنین چیزی بشود مبارزه برای این مطالبات نقطه آغاز مبارزه برای قدرت خواهد شد.

بین‌الملل کمونیست بجای برنامه حداقل سنتریستها و رفرمیستها مبارزه برای مطالبات مشخص پرولتاریا را در قالب بخشی از سیستم مطالباتی که در کلیت خود قدرت بورژوازی را تضعیف کرده،

پرولتاریا را سازمان می‌دهد و مراحل مختلف مبارزه برای دیکتاتوری پرولتاریا را نشان می‌دهد، ترویج می‌کند.

مبارزه برای مطالباتی که اساسی‌ترین نیازهای حیات توده‌ها را بیان می‌کنند نیازمند پیوند با تعداد هر چه گسترده‌تری از توده‌ها و بسیج آنها است. این مطالبات باید در برابر دفاع از ضرورت‌های حیات جامعه سرمایه‌داری گذاشته شوند. هر چه این مطالبات بیشتر مطرح شود طبقه کارگر بیشتر به این موضوع آگاه می‌شود که اگر می‌خواهد زنده بماند سرمایه‌داری باید بمیرد. این آگاهی زمینه‌ای را برای عزم مبارزه برای دیکتاتوری [پرولتاریا] مهیا می‌کند. وظیفه احزاب کمونیست گستردن، تعمیق و متحد کردن مبارزاتی است که حول چنین مطالبات مشخصی انجام می‌شوند.

هر اقدام جزئی که توسط توده‌های کارگر برای بدست آوردن یک مطالبه جزئی انجام شود، هر اعتصاب اقتصادی مهم، همزمان بورژوازی را در کلیت آن بسیج کرده؛ در چنین وضعیتی بورژوازی در قامت یک طبقه در کنار گروه کارفرمایی که در معرض خطر است ظاهر شده تا امکان کوچکترین پیروزی را از پرولتاریا سلب کند («پشتیبانی فنی اضطراری»^۸، اعتصاب‌شکنان بورژوا در جریان اعتصاب کارگران راه‌آهن در بریتانیا، فاشیست‌ها). بورژوازی در مبارزه علیه کارگران کلیت دستگاه دولتی را بسیج می‌کند (نظامی کردن کارگران در فرانسه و لهستان، اعلام وضعیت فوق‌العاده همزمان با اعتصاب کارگران معدن در بریتانیا). کارگرانی که برای مطالبات جزئی مبارزه می‌کند به طور خودکار ناچار به مبارزه علیه بورژوازی در کلیتش و دستگاه دولتی آن می‌شود.

هر اندازه مبارزه گروه‌های مشخصی از کارگران برای مطالبات جزئی و همچنین مبارزات جزئی آنها گسترده‌تر شده و بیشتر به مبارزه کلیت طبقه کارگر علیه سرمایه‌داری نزدیک شود، حزب کمونیست باید شعارهای خود را ارتقاء داده و آنها عمومی‌تر کند تا جایی که خواهان سرنگونی فوری دشمن شود. احزاب کمونیست وقتی مطالبات جزئی را مطرح می‌کنند باید مواظب باشند که این شعارها که در نیازهای توده‌های وسیع ریشه دارند فقط توده‌ها را به مبارزه نکشانند بلکه از جنس مطالباتی باشند که به سازمانیابی توده‌ها نیز کمک می‌کنند. تمام شعارهای مشخصی که از نیازهای اقتصادی توده‌های کارگر منتج شده‌اند باید به سمت مبارزه برای کنترل تولید هدایت شوند - کنترل تولید نه همچون طرحی برای سازماندهی بوروکراتیک اقتصاد در چارچوب سرمایه‌داری، بلکه همچون مبارزه علیه

^۸ پشتیبانی فنی اضطراری سازمانی بود از اعتصاب‌شکنان که حکومت آلمان ۳۰ سپتامبر ۱۹۱۹ با هدف علنی تامین خدمات اساسی تاسیس کرد.

سرمایه‌داری از طریق ساختن شوراهای کارخانه و اتحادیه‌های انقلابی. برپا کردن چنین سازمانهایی و پیوند دادن آنها بر اساس شاخه‌ها و مراکز صنایع تنها راه تشکیلاتی متحد کردن مبارزه توده‌های کارگر و مقاومت در برابر متفرق کردن توده‌ها به دست سوسیال‌دموکراسی و رهبران اتحادیه‌های کارگری است. شوراهای کارخانه تنها زمانی که از دل مبارزه برای اهداف اقتصادی وسیع‌ترین توده‌های کارگر بیرون آمده باشند، تنها زمانی که با تمام بخشهای انقلابی پرولتاریا پیوند برقرار کرده باشند - میان احزاب کمونیست، کارگران انقلابی و اتحادیه‌های کارگری که در مسیری انقلابی حرکت کرده‌اند - است که میتوانند این تکالیف را به عهده بگیرند.

انتقاد به مطرح کردن مطالبات جزئی و اتهام رفرمیستی زدن به مبارزات جزئی هر دو ناشی از ناتوانی از فهمیدن شرایط زنده اقدام انقلابی است. مشابه همین را در مخالفت برخی گروه‌های کمونیستی با شرکت در اتحادیه‌های کارگری و فعالیت پارلمانی دیدیم. تکلیفی که در برابر احزاب کمونیست قرار دارد فراخواندن پرولتاریا به مبارزه نهایی نیست بلکه تشدید مبارزه موجود است، یعنی تنها عاملی که قادر است پرولتاریا را به مبارزه برای هدف نهایی هدایت کند. ایراداتی که به [سیاست] مطالبات جزئی گرفته میشود بی‌پایه است و با ملزومات فعالیت انقلابی تناسبی ندارد. این موضوع را این واقعیت اثبات کرده است که حتی سازمانهای کوچکی که توسط «کمونیستهای چپ» برای پناه بردن در آموزه‌های بکر خود ساخته شده‌اند نیز برای جلب تعداد بیشتری از کارگران به مبارزه، و یا برای مشارکت در مبارزه توده‌های وسیع به امید اثر گذاشتن بر آنها، ناچار شده‌اند شعارهای جزئی را مطرح کنند. ماهیت انقلابی دوران کنونی دقیقاً در این نکته نهفته است که برآوردن حتی کوچکترین نیازهای معیشتی توده‌های کارگر با حیات جامعه سرمایه‌داری ناسازگار است. در نتیجه حتی مبارزه برای مطالبات خیلی جزئی [توده‌ها] به مبارزه برای کمونیسم گسترش خواهد یافت.

سرمایه‌داران دائماً از ارتش فزاینده بیکاران همچون اهرمی استفاده میکنند برای فشار آوردن به کارگران سازمانیافته با کاهش دستمزدهای آنها. سوسیال‌دموکراتهای بزدل، مستقلها، و رهبران رسمی اتحادیه‌ها از بیکاران دوری کرده و آنها را صرفاً ظرفی برای کمکهای خیرخواهانه حکومت و اتحادیه‌های کارگری دیده و از نظر سیاسی آنها را بعنوان لومپن‌پرولتاریا طبقه‌بندی میکنند. کمونیستها باید متوجه باشند که در شرایط کنونی، ارتش بیکاران فاکتور انقلابی خیلی مهمی است. کمونیستها باید رهبری این ارتش را به دست گیرند. کمونیستها باید از طریق فشاری که بیکاران بر اتحادیه‌های کارگری می‌آورند فرایند نوسازی اتحادیه‌ها را تسریع کنند و پیش از هر چیز دیگر

اتحادیه‌ها را از رهبران خائن خلاص کنند. حزب کمونیست با متحد کردن ارتش بیکاران با پیشگام پرولتاریا در مبارزه برای انقلاب سوسیالیستی اقدامات منفرد و از سر استیصال انقلابیترین و بیتابترین عناصر را محدود خواهد کرد. کمونیستها به این ترتیب قادر خواهند بود که این نیروها را در شرایط مساعد بدل به حامیان موثر آن بخشی از طبقه کارگر کنند که دست به حمله میزند. با این کار این منازعات را از چارچوب اولیه خود فراتر برده و آنها را بدل به نقطه شروعی برای تهاجمی اساسی خواهند کرد. بطور خلاصه، کمونیست‌ها به این ترتیب توده‌های بیکاران از ارتش ذخیره صنعتی را به ارتش فعال انقلاب بدل خواهند کرد.

احزاب کمونیست با نمایندگی کردن این لایه از کارگران و رفتن به اعماق طبقه کارگر از تبدیل شدن به مدافع یک لایه از طبقه به ضرر لایه دیگر دوری جسته و از منافع طبقه کارگر در کلیت آن دفاع خواهند کرد. رهبران ضدانقلاب با حمایت از منافع مقطعی آریستوکراسی کارگری به منافع طبقه در کلیت آن خیانت میکنند. با افزوده شدن بر تعداد کسانی که شغلی ندارند و همینطور زیاد شدن کارگران پاره‌وقت، منافع اینان به منافع طبقه کارگر در کلیت آن نزدیکتر میشود. منافع آریستوکراسی کارگری باید تحت الشعاع منافع طبقه در کلیت آن قرار گیرد. کسانی که از منافع آریستوکراسی کارگری دفاع میکنند و این منافع را در برابر منافع بیکاران قرار میدهند یا بسادگی ارتش بیکاران را نادیده میگیرند در واقع دارند طبقه کارگر را تجزیه میکنند و از این نظر عملی ضدانقلابی انجام میدهند. حزب کمونیست بعنوان صدای منافع طبقه کارگر در کلیت آن نباید کار خود را به فعالیت تبلیغاتی در جهت به رسمیت شناختن منافع این بخش از کارگران محدود کند بلکه برای دفاع موثر از این منافع باید تحت شرایط مشخصی این بخش بزرگ از سرکوبشده‌ترین و تهیدست‌ترین کارگران را در برابر مقاومت آریستوکراسی کارگری بسیج کند.

تدارک مبارزه

وظیفه همه احزاب کمونیست در دوران انتقالی این است که تا جای ممکن آمادگی خود را برای مبارزه افزایش دهند. هر مبارزه منفرد این قابلیت را دارد که به مبارزه برای کسب قدرت تبدیل شود. برای تقویت این آمادگی، تمام فعالیت تهییجی حزب باید به شکل حمله‌ای آتشین به جامعه سرمایه‌داری درآید. حزب باید از طریق این فعالیت تهییجی با وسیعترین توده‌های مردم ارتباط برقرار کرده و به زبانی با آنها سخن گوید که آنها متقاعد شوند که توسط پیشگامی متعهد در مبارزه‌ای واقعی برای کسب قدرت رهبری میشوند. ما نیازی به روزنامه‌هایی نداریم که میخواهند بطور تئوریک

درستی کمونیسم را ثابت کنند. روزنامه‌ها و فراخوانهای حزب باید زنگ هشدار انقلاب پرولتری باشند.

هدف فعالیت کمونیستها در پارلمان بحث کردن با دشمن یا تلاش برای متقاعد کردن آن نیست بلکه افشا کردن بیرحمانه آن و عوامل بورژوازی است. فعالیت کمونیستها در پارلمان باید میل به مبارزه را در توده‌های کارگر برانگیخته و لایه‌های خرده‌بورژوازی شبه‌پرولتری را با پرولتاریا همراه سازد. هدف از فعالیت تشکیلاتی ما در اتحادیه‌ها و احزاب تقویت مکانیکی و افزایش عضو نیست بلکه این هدف باید آغشته به مبارزات آتی باشد. حزب باید در تمام فعالیتها و شکل‌های سازمانی خود هیات زنده اراده به مبارزه باشد. تنها در آن وقت است که وقتی شرایط برای کارزارهای عمل گسترده‌تر مهیا شد حزب قادر خواهد بود تکالیف خود را به انجام رساند.

در جایی که حزب کمونیست نماینده نیرویی توده‌ای است و نفوذ آن از ساختار سازمانی فراتر رفته و به لایه‌های وسیع کارگر میرسد، وظیفه دارد با اقداماتش توده‌های کارگر را به مبارزه تشویق کند. احزاب توده‌ای نباید به نقد کردن ضعفهای احزاب دیگر و مقایسه مطالبات آنها با مطالبات کمونیستها بسنده کنند، بلکه به عنوان احزاب توده‌ای وظیفه گسترش دادن انقلاب را بر دوش دارند. در جایی که شرایط زندگی طبقات کارگر بطور فزاینده‌ای تحمل‌ناپذیر میشود، احزاب کمونیست وظیفه دارند تا هر آنچه لازم است انجام دهند تا توده‌های کارگر را برای منافعشان به مبارزه بکشانند.

در اروپای غربی و ایالات متحده به این خاطر که توده‌های کارگر در اتحادیه‌های کارگری و احزاب سیاسی سازماندهی شده‌اند در حال حاضر وقوع جنبشهای خودجوش در این مناطق امری نادر است. احزاب کمونیست وظیفه دارند از تمام نفوذ خود در اتحادیه‌های کارگری استفاده کرده و با فشار آوردن بر دیگر احزابی که پایه‌های کارگری دارند، به مبارزه متحدانه پرولتاریا برای منافع فوری خود دامن بزنند. اگر احزاب غیرکمونیست ناچار به پیوستن به این مبارزه شدند کمونیستها وظیفه دارند از همان آغاز توده‌های کارگر را نسبت به امکان خیانت این احزاب در مراحل بعدی مبارزه آگاه سازند. کمونیستها وظیفه دارند برای تشدید مبارزه و به پیش رفتن آن تلاش کنند. نمونه نامه سرگشاده حزب کمونیست متحد آلمان میتواند همچون نمونه‌ای برای آغاز چنین کارزارهایی استفاده شود. اگر نفوذ حزب کمونیست در اتحادیه‌های کارگری و در مطبوعات برای ایجاد یک جبهه واحد

در مبارزه کافی نیست حزب کمونیست وظیفه دارد که به تنهایی بخشهای بزرگی از توده‌های کارگر را در مبارزه هدایت کند.

هدف از این سیاست مستقل این است که فعالترین و آگاهترین بخشهای پرولتاریا مبارزه برای دفاع از منافع حیاتی طبقه را به دست گیرند. برای آنکه چنین سیاستی موفق شود و حمایت توده‌های عقبمانده‌تر را برانگیزد، اهداف مبارزه باید از شرایط مشخص استخراج شده و برای توده‌ها قابل فهم باشند. این توده‌ها حتی اگر هنوز قادر به مبارزه برای این اهداف نیستند باید آنها را اهداف خود بدانند.

با وجود این، حزب کمونیست نباید فعالیت خود را به دفاع از پرولتاریا علیه خطراتی که تهدیدش میکند و ضرباتی که بر آن وارد می‌آید محدود کند. در زمانه انقلاب جهانی، حزب کمونیست پیش از هر چیز دیگر حزب تهاجم است، حزب تهاجم به جامعه سرمایه‌داری. حزب کمونیست وظیفه دارد هر مبارزه دفاعی با هر عمق و وسعتی را گسترش داده و به مبارزهای تهاجمی علیه جامعه سرمایه‌داری تبدیل کند. هر کسی که با سیاست تهاجم به جامعه سرمایه‌داری مخالفت میکند در واقع دارد اصول کمونیسم را زیر پا میگذارد.

تهاجم پیش از هر چیز به تشدید منازعات در درون اردوگاه بورژوازی - هم در ابعاد محلی و هم بین‌المللی - بستگی دارد. وقتی مبارزات در درون اردوگاه بورژوازی به ابعادی رسید که این امکان برای طبقه کارگر فراهم شد که بتواند با دشمنی تجزیه شده مواجه شود، آنوقت حزب باید ابتکار عمل را بدست گرفته و پس از تدارک دقیق سیاسی - و اگر ممکن بود - تشکیلاتی، توده‌ها را در مبارزه رهبری کند. شرط دوم برای آغاز حملات تهاجمی در ابعادی وسیع، وجود جوش و خروش نیرومند در بخشهای تعیین‌کننده طبقه کارگر است، وجود چنان جوش و خروشی نشانه‌ای از این است که طبقه برای مبارزهای متحد علیه حکومت سرمایه‌داری آماده است. با رشد جنبش شعارهای مبارزه نیز باید جامع‌تر شوند. همینطور وقتی جنبش در حال عقب‌نشینی است رهبری کمونیست مبارزه وظیفه دارد توده‌ها را بشیوه‌ای منضبط و متحد از میدان مبارزه خارج کند.

این که حزب کمونیست باید سیاست تهاجمی یا تدافعی در پیش گیرد بستگی به شرایط مشخص دارد. اصل این است که حزب آماده به مبارزه باشد و بر انفعال سنتریستی که ضرورتاً فعالیت تبلیغاتی حزب را دچار روزمرگی شبه‌رفرمیستی خواهد کرد فائق آمده باشد. احزاب کمونیست توده‌ای باید دائماً برای مبارزه آماده باشند. این صرفاً نه به این خاطر است که مبارزه وظیفه احزاب کمونیست

توده‌ای است بلکه مجموعه شرایط کنونی که چیزی نیست جز زوال سرمایه‌داری و تهیدست شدن فزاینده توده‌ها چنین وظیفه‌ای را ایجاب میکند. تکلیف کوتاه کردن دوره زوال است پیش از آنکه بنیادهای مادی برای کمونیسم نابود شود و توان توده‌های کارگر از بین برود.

درسهای اقدام ماه مارس

این حمله حکومت به پرولتاریای آلمان مرکزی بود که اقدام ماه مارس را به حزب کمونیست متحد آلمان تحمیل کرد. حزب کمونیست متحد در اولین مبارزه بزرگ از زمان تاسیسش مرتکب خطاهایی شد. مهمترین این خطاها این بود که این حزب به روشنی بر خصلت تدافعی مبارزه تاکید نکرد. بجای آن فرخوان این حزب به تهاجم به دشمنان بیش‌تر پرولتاریا - بورژوازی، حزب سوسیال‌دموکرات، حزب مستقل - بهانه‌ای داد تا این حزب را نزد پرولتاریا بخاطر تلاش برای کودتا افشا کنند. عده‌ای از رفقای حزبی که تهاجم را در شرایط کنونی بعنوان روش اصلی حزب کمونیست متحد دانستند خطای اولیه را تشدید کردند. البته روزنامه ارگان حزب و رهبری آن، رفیق برنذر با این خطاها مخالفت کردند.

کنکره سوم بین‌الملل کمونیست بر این نظر است که اقدام ماه مارس گامی بجلو بود. اقدام ماه مارس مبارزه قهرمانانه صدها هزار نفر از پرولتاریای آلمان علیه بورژوازی بود. و حزب کمونیست متحد با رهبری شجاعانه دفاع از کارگران آلمان مرکزی نشان داد که حزب پرولتاریای انقلابی آلمان است. کنگره بر این نظر است که اگر حزب کمونیست متحد آلمان شعارهای مبارزه را با شرایط عینی بهتر تطبیق دهد، این شرایط را به دقت مطالعه کرده و اقداماتش را بطور متحدانه انجام دهد در آینده در انجام اقدامات توده‌ای موفقیت بیشتری خواهد داشت.

حزب کمونیست متحد آلمان برای سنجش دقیق امکانات مبارزه باید واقعیتها و ملاحظات که دشواری آن اقدام را نشان میدهند در نظر گرفته و به دقت راه مقابله با آنها را پیدا کنند. اما همین که رهبری حزب تصمیم به یک اقدام گرفت تمام رفقای حزبی باید به این تصمیم تن داده و آنرا اجرا کنند. انتقاد از یک اقدام تنها باید پس از انجام گرفتن آن صورت گیرد و آن هم در درون حزب و در نشریات آن، علاوه بر این که چنین انتقادی باید وضع حزب در رابطه دشمن طبقاتی را نیز در نظر داشته باشد. از آنجا که لوی این ملزومات بدیهی انضباط حزبی و شرایط نقد در حزب را زیر پا

گذاشت، حزب با تصمیم اخراج وی از حزب موافقت کرده و هر گونه همکاری اعضای بین‌الملل کمونیست با وی را غیر قابل قبول میدانند.^۹

اشکال و روشهای مبارزه مستقیم

اشکال و روشهای مبارزه، گستره آن و مسائل مربوط به تهاجمی یا تدافعی بودن اقدام همگی به شرایط مشخصی بستگی دارند که نمیتوان آنها را بطور دلبخواهی ایجاد کرد. تجارب انقلابی پیشین نشان میدهد که اشکال متفاوتی از اقدام جزئی وجود دارد:

۱- اقدامات جزئی لایه‌هایی از طبقه کارگر، مانند اقدامات کارگران معدن و راه‌آهن در آلمان و بریتانیا، کارگران کشاورزی، و غیره.

۲- اقدامات طبقه کارگر در کلیت خود برای اهداف محدود، مانند اقدام علیه کودتای کپ و اقدام کارگران معدن در بریتانیا علیه دخالت نظامی حکومت بریتانیا در جنگ روسیه-لهستان.

از نظر جغرافیایی، این اقدامات جزئی میتوانند به یک منطقه محدود شوند، یک کشور و یا چند کشور را همزمان در بر گیرند.

در جریان انقلاب در یک کشور واحد تمامی این اشکال مبارزه یکی پس از دیگری بوقوع میپیوندند. طبیعتاً حزب کمونیست نمیتواند مخالف اقدامات جزئی از نظر جغرافیایی محدود باشد، اما باید تلاشش را معطوف به تبدیل مبارزات محلی مهم پرولتاریا به مبارزه‌ای سراسری کند. همانطور که حزب برای دفاع از مبارزه کارگران یک بخش مشخص از صنعت در صورت امکان باید تمامی طبقه کارگر را بسیج کند، وقتی که کارگران یک منطقه مشخص مشغول مبارزه‌اند نیز حزب باید برای دفاع از آنان در صورت امکان کارگران دیگر مراکز صنعتی را نیز به میدان مبارزه بکشد. تجربه انقلابی نشان داده که گسترش ابعاد مبارزه احتمال پیروزی را افزایش میدهد. بورژوازی در جنگش با انقلاب جهانی در حال رشد نه تنها به گاردهای سفید بلکه به این واقعیت نیز تکیه دارد که طبقه کارگر منفرد است و تشکیل جبهه واحد پرولتری به کندی پیش میرود. هر چه توده‌های پرولتر درگیر در مبارزه پرتعدادتر باشند، و هر چه میدان مبارزه بزرگتر باشد، دشمن ناچار خواهد بود تا نیروهای خود را تقسیم و تجزیه کند. وقتی بخشی از طبقه کارگر به کمک بخشی دیگر آمده، حتی اگر در آن لحظه قادر نباشد تمام توانش را به میدان بفرستد، خود امر وارد عمل شدن آن سرمایه‌داران را ناچار خواهد

۹ این جمله از نسخه روسی حذف شده است [ویراستار انگلیسی].

ساخت تا قدرت نظامی خود را تجزیه کنند، چرا که نمیدانند مشارکت دومین بخش پرولتری تا چه اندازه مبارزه را گسترده و تشدید خواهد کرد.

طی سال گذشته که تهاجم سرمایه‌داری به نیروی کار هر چه بیش‌تر ادامه پیدا کرد متوجه شدیم که بورژوازی در همه کشورها به سرعت عمل عاملان حکومتی خود راضی نیست. به همین خاطر دست به کار ساختن سازمانهای گارد سفید قانونی و شبه قانونی شد؛ سازمانهایی که از حمایت حکومت برخوردارند و در هر رویارویی اقتصادی نقش مهمی ایفاء میکنند.

سازمان اورگش در آلمان که مورد حمایت حکومت است گروه گسترده‌ای از احزاب را در خود جای داده است، از استین تا شایدمن.

در ایتالیا آوازه تبهکارانه فاشیستها روحیه بورژوازی را دگرگون کرده و این تصور را ایجاد کرده که وجود فاشیستها توان نیروهای سیاسی را کاملاً تغییر داده است.

حکومت لوید جرج در بریتانیا در مواجهه با خطر اعتصاب برای دفاع از خود ابتدا کارگران اعتصابی را اخراج و سپس سازمان آنها را نابود کرد و برای این کار به داوطلبانی روی آورد که از حق مالکیت و «حق کار کردن» دفاع میکنند.

در فرانسه، روزنامه معروف و نیمه رسمی لوتوم که بوضوح خط دار و دسته میلران را دنبال میکند تبلیغات پر سر و صدایی را برای گسترش انجمنهای شهروندی موجود و به کار بستن روشهای فاشیستی در خاک فرانسه به راه انداخته است.

در ایالات متحده، گروههای اعتصاب شکن و آدمکش که مدتهاست مکمل نظام آمریکای «آزاد» هستند اکنون یک بدنه رهبری پیدا کرده اند - لژیون آمریکایی - که از اراذل و اوباش باقی مانده از جنگ تشکیل شده است.^{۱۰}

۱۰ لژیون آمریکایی در سال ۱۹۱۹ تشکیل شده و در اهداف خود از جمله به تامین نظم و قانون و آمریکنیسم ۱۰۰ درصد اشاره میکند. قطعنامه کنگره موسس این گروه از کنگره میخواست قانونی بگذراند که براساس آن «تک تک آن بلشویکها و اعضای اتحادیه کارگران صنعتی جهان را از کشور فوراً اخراج کند».

بورژوازی قدرت و ثبات خود را به رخ میکشد ولی حکومت‌های موجود بخوبی از این امر آگاهند که زمان زیادی برای آن باقی نمانده است. در شرایط کنونی هر اعتصاب گسترده میتواند به جنگ داخلی و نبردی آنی برای کسب قدرت تبدیل شود.

این وظیفه کمونیستهاست که در مبارزه پرولتاریا علیه تهاجم سرمایه‌داری در خط مقدم مبارزه قرار گرفته و درک درست تکالیف انقلابی اساسی را در میان مبارزان ترویج کنند. علاوه بر این، کمونیستها وظیفه دارند با فعالترین نیروها در کارخانه‌ها و اتحادیه‌های کارگری همراه شده تا گردانهای کارگری و سازمانهای دفاعی خود را برای مقاومت در برابر فاشیستها و به عقب راندن تهاجم آفا‌زاده‌های^{۱۱} بورژوازی به کارگران اعتصابی بسازند.

با توجه به اهمیت فوق‌العاده باندهای تبهکار ضدانقلاب، احزاب کمونیست - به‌خصوص از طریق سلولهای خود در اتحادیه‌ها - باید بخش ویژه‌ای برای اطلاعات و ارتباطات ایجاد کنند؛ وظیفه این بخش عبارت است از زیر نظر گرفتن دسته‌های ضربت خیابانی گاردهای سفید، اعضا، انبار سلاح، و پیوندهای آنها با پلیس و نشریات و احزاب سیاسی. این بخش از حزب باید برنامه دقیقی برای دفاع و ضد حمله داشته باشد.

حزب کمونیست، باید در حرف و در عمل به گسترده‌ترین بخشهای پرولتاریا نشان دهد که هر نزاع اقتصادی یا سیاسی - در صورت وجود شرایط مناسب - میتواند به یک جنگ داخلی فرا روید، جنگی که در آن وظیفه پرولتاریا گرفتن قدرت دولتی است.

کمونیستها باید در مواجهه با هراس افکنی ترور سفید و مضحکه عدالت سفید به پرولتاریا توضیح دهند که در طی یک خیزش بی‌فایده است که از دشمن بخواهند اعتدال را رعایت کند. بر عکس، عدالت سازمانیافته مردمی و پرولتری برای تسویه حساب با کسانی که پرولتاریا را آزار و اذیت میکنند لازم است. اما در مواقعی که پرولتاریا تازه دارد متحد میشود و برای بسیج آن هنوز به فعالیت تهییجی و کارزارهای سیاسی و اعتصاب نیاز است، استفاده از سلاح و خرابکاری تنها وقتی مناسب است که [بعنوان مثال] باعث انسداد انتقال گردانهای نظامی برای سرکوب پرولتاریای در حال مبارزه یا گرفتن مواضع استراتژیک از دشمن در یک نبرد مستقیم شود. عمل ترور فردی میتواند نشانه خشم انقلابی باشد و از این نظر باید از آن در مقابل عدالت لینچی بورژوازی و نوکران سوسیال‌دموکراتش

دفاع کرد. اما چنین اقداماتی به هیچ وجه باعث تقویت سطح سازمانیافتگی پرولتاریا و میزان آمادگی او برای مبارزه نمیشود چرا که چنین اقداماتی این توهم را در میان توده‌ها ایجاد خواهند کرد که اقدامات قهرمانانه افراد میتوانند جایگزین مبارزه انقلابی پرولتاریا شود.

رابطه با لایه‌های میانی پرولتاریا

در انقلاب روسیه در کنار پرولتاریا دهقانان عامل تعیین‌کننده‌ای بودند چرا که جنگ و نیاز به زمین از همان آغاز آنها را به اردوی انقلاب کشانده بود؛ اما در اروپای غربی هیچ طبقه دیگری نبود که بتواند بدل به عامل تعیین‌کننده انقلاب جهانی شود. در اروپای غربی، وضعیت معیشت بخشهایی از دهقانان، بخشهای بزرگی از خرده‌بورژوازی شهری، و لایه‌های بزرگی از «طبقه متوسط» جدید (کارمندان، و غیره) بطور فزاینده‌ای بدتر میشود. فشار تورم، نداشتن مسکن، و عدم امنیت اجتماعی موجی از نارضایتی در میان این توده‌ها ایجاد کرده که آنها را از انفعال سیاسی بیرون کشانده و به میدان مبارزه انقلاب و ضدانقلاب پرتاب میکند. ورشکستگی امپریالیسم در کشورهای شکست خورده و ورشکستگی پاسبیسم و رفرف اجتماعی در کشورهای پیروز بخشی از طبقات میانی را به اردوی ضدانقلاب کشانده است در حالی که بخشهای دیگری با اردوی انقلاب همراه میشوند. حزب کمونیست باید دائما به این لایه‌ها توجه داشته باشد.

همراه کردن خرده‌دهقانان با افکار کمونیستی و همراه کردن و سازمان دادن کارگران کشاورزی، از جمله مهمترین پیش شرطهای پیروزی دیکتاتوری پرولتاریا هستند. انجام این تکالیف به انقلاب این امکان را میدهد که از مراکز صنعتی فراتر رفته، در روستاها گسترش یافته و پایه‌هایی برای حل مسئله غذا - مسئله مرگ و زندگی یک انقلاب - پیدا کند.

همراه کردن بخشهای بزرگی از کارمندان تجاری و فنی، لایه‌های تحتانی و میانی کارمندان اداری، و روشنفکران، فائق آمدن بر مسائل فنی و سازمانی اداره اقتصادی و حکومتی طی دوران انتقال از سرمایه‌داری به کمونیسم را برای دیکتاتوری پرولتاریا ساده‌تر میگرداند. علاوه بر این، در صفوف دشمن شکاف انداخته و انزوای پرولتاریا را در افکار عمومی میشکند. احزاب کمونیست باید توجه ویژه‌ای به تحرکات لایه‌های خرده‌بورژوازی داشته و راه‌های مناسبی برای استفاده از این نیروها - هر چند هنوز از توهمات خرده‌بورژوایی رها نشده باشند - پیدا کنند. آن بخشهایی از روشنفکران و کارمندان اداری که دارای توهمات خرده‌بورژوایی نیستند باید به جبهه پرولتری جذب شده و از آنها برای به میدان آوردن توده‌های ناراضی خرده‌بورژوازی استفاده شود.

در نتیجه زوال اقتصادی و بدنبال آن سقوط مالی حکومت بورژوازی ناچار است از دست پایه‌های دستگاه دولتی خودش یعنی کارمندان اداری تحتانی و میانی خلاص شده و آنها را به فقری فزاینده بسپارد. مبارزه اقتصادی این لایه‌ها بطور مستقیم ساختار دولت بورژوایی را تحت تاثیر قرار می‌دهد. ممکن است بورژوازی بتواند برای مدتی این لایه‌ها را مرتباً آرام کند اما بورژوازی در بلندمدت قادر به حفظ بنیاد سازمانی خودش نخواهد بود، همانطور که سرمایه‌داری قادر نیست همزمان هم از نظام استثمار خود دفاع کرده و هم حیات جسمانی کارمزدی را حفظ کند. احزاب کمونیست بدون توجه به وضعیت بودجه عمومی باید با حرارت نیازهای اقتصادی بخشهای تحتانی و میانی کارمندان اداری را نمایندگی کنند. کمونیستها با این کار امر تدارکاتی موثری را برای تخریب نهادهای دولت بورژوایی انجام داده و گامهایی تدارکاتی برای ساختن دولت پرولتری بر خواهند داشت.

هماهنگ کردن بین‌المللی اقدامات

برای همراه کردن تمام نیروهای بین‌الملل کمونیست با هدف شکستن مقاومت ضدانقلاب بین‌المللی و برای تسریع پیروزی انقلاب، ما باید با تمام نیرو برای ساختن یک رهبری متحد بین‌المللی در مبارزه انقلابی تلاش کنیم.

بین‌الملل کمونیست از تمام احزاب کمونیست می‌خواهد تا در مبارزه با تمام توان از یکدیگر حمایت کنند. مبارزات اقتصادی رو به گسترش دخالت فوری پرولتاریای دیگر کشورها را در زمان مقتضی ایجاد میکنند. کمونیستهای فعال در اتحادیه‌های کارگری باید هر چه در توان دارند به کار برند تا نه تنها جلوی صدور محصولات اعتصاب‌شکنان را بگیرند بلکه از صادرات به کشورهایی که پرولتاریای آن در حال مبارزه است ممانعت کنند. در مواردی که حکومت سرمایه‌داری یک کشور با استفاده از زور به دنبال غارت و به انقیاد در آوردن کشور دیگری است، احزاب کمونیست نباید به برگزاری تظاهرات بسنده کنند بلکه باید از هر راه ممکن جلوی تجاوزگری حکومت خود را بگیرند.

کنگره سوم بین‌الملل کمونیست به حزب کمونیست فرانسه بخاطر برگزاری تظاهرات علیه نقش غارتگر سرمایه‌داری فرانسه تبریک می‌گوید. این نقطه آغازی است برای تشدید کارزار حزب. کنگره سوم به حزب کمونیست فرانسه یادآور میشود که این حزب وظیفه دارد به سربازان فرانسوی در مناطق اشغال شده توضیح دهد که آنها چیزی بیش از مزدوران سرمایه‌داری فرانسه نیستند و آنها را تشویق کند که از اجرای فرامینی که به آنها داده میشود امتناع کنند. این وظیفه حزب کمونیست است که مردم فرانسه را به این مسئله آگاه کند که با سکوت کردن در برابر شکل‌گیری یک ارتش اشغالگر

که سرشار از روحیه ناسیونالیستی است در واقع دارد دشمن خود را میپرورد. همان گردانهای که امروز در مناطق اشغال شده در حال آموزش دیدند فردا آماده به خون کشیدن جنبش انقلابی طبقه کارگر فرانسه خواهند بود. حضور گردانهای سیاه^{۱۲} در خاک فرانسه و در مناطق اشغالی وظایف ویژه‌ای را در برابر حزب کمونیست فرانسه میگذارد. این به حزب کمونیست فرانسه این امکان را میدهد که تا با این بردگان استعماری ارتباط برقرار کرده به آنها توضیح دهند که آنها در واقع دارند به استثمارگران و سرکوبگران خود کمک میکنند. حزب کمونیست باید این گردانهای سیاه را تشویق کند که علیه رژیم استعماری مبارزه کنند، و از طریق آنها با مردم مستعمرات فرانسه ارتباط برقرار کند.

حزب کمونیست آلمان باید در عمل به پرولتاریای آلمان نشان دهد که مبارزه علیه استثمار که توسط سرمایه‌داری کشورهای متفق صورت میگیرد بدون سرنگون کردن حکومت سرمایه‌داری ناممکن است. حکومت سرمایه‌داری آلمان علیرغم های و هوی زیادی که علیه متفقین به راه می‌اندازد در عمل نقش ناظر و مجری سرمایه‌داری متفقین را ایفاء میکند. حزب کمونیست متحد آلمان باید با مبارزه بی‌امان نشان دهد که به دنبال نجات دادن امپریالیسم ورشکسته آلمان نیست بلکه برای روبیدن ویرانه‌های آن تلاش میکند. این حزب تنها اینگونه میتواند اراده مبارزه را در میان توده‌های پرولتاریای فرانسه تقویت کند.

بین‌الملل کمونیست در برابر طبقه کارگر جهانی فراخوان سرمایه‌داری کشورهای متفق برای بازسازی را همچون کارزاری برای غارت توده‌های کارگر کشورهای شکست خورده محکوم میکند. بین‌الملل کمونیست، این کارزار را نیز همچون تلاشهای جریان لونگه در فرانسه و مستقلا در آلمان برای یافتن کمدرترین شکل غارت توده‌های کارگر همچون تسلیم شدن به کوسه‌های سرمایه مالی کشورهای متفق محکوم میکند. بین‌الملل کمونیست به پرولتاریای فرانسه و آلمان نشان میدهد که تنها راه بازسازی مناطق ویران شده و غرامت دادن به بیوگان و یتیمان جنگ خواستن از پرولتاریای دو کشور برای مبارزه مشترک علیه استثمارگران است.

طبقه کارگر آلمان میتواند در نبرد دشوار پرولتاریای روسیه به آن کمک کند؛ این کار اما تنها با پیروزی در نبرد و تسریع وحدت روسیه دهقانی با آلمان صنعتی امکانپذیر است. احزاب کمونیست تمام آن کشورهایی که گردانهای نظامی آنها امروز در حال به انقیاد کشیدن ترکیه و تقسیم آن هستند باید هر

۱۲ گردانهای سیاه یا پاسبانها گردانهای بودند از مستعمرات آفریقایی فرانسه که در ارتش فرانسه می‌جنگیدند. در پایان جنگ تعداد آنها به ۲۰۰ هزار میرسید.

آنچه در توان دارند به کار برند تا گردانهای کشورهای خود را با انقلاب همراه کنند. احزاب کمونیست کشورهای بالکان وظیفه دارند از تمام نیروی توده‌ای خود برای ساختن فدراسیون کمونیستی بالکان استفاده کنند؛ چنین فدراسیونی باید از هر راه ممکن برای ایستادن در برابر ناسیونالیسم استفاده کرده و به این ترتیب روزپروزی را تسریع کند. پیروزی احزاب کمونیست در بلغارستان و صربستان با ساقط کردن حکومت ننگین هورتی و از بین بردن رژیم فئودالی بویار در رومانی زمینه گسترش انقلاب دهقانی را در اغلب کشورهای همسایه ایجاد خواهد کرد.

دفاع پیگیر از روسیه شوروی همچون گذشته وظیفه اصلی کمونیستها در همه جای دنیا است. کمونیستها نه تنها باید با قدرت در برابر حملاتی که به روسیه شوروی میشود پاسخ دهند بلکه باید با قدرت برای از میان برداشتن موانعی که دولتهای سرمایه‌داری بر سر راه تجارت روسیه شوروی با بازار جهانی و ارتباط با مردم دنیا ایجاد کرده‌اند مبارزه کنند. تنها وقتی که روسیه شوروی موفق شده باشد اقتصاد ویران شده و فقر ایجاد شده بدنبال سه سال جنگ امپریالیستی و سه سال جنگ داخلی را بازسازی کند، تنها وقتی که موفق شده باشد ظرفیت کار مردمش را بهبود دهد، تنها آنوقت قادر خواهد بود که به دولتهای پرولتری پیروزمند در غرب با ارسال ذخایر غذا و مواد خام و حمایت از آنها علیه محاصره سرمایه‌داری ایالات متحده یاری رساند.

تکلیف سیاسی جهانی بین‌الملل کمونیست فقط برگزاری تظاهرات به وقت اتفاقات مهم نیست بلکه تقویت مداوم پیوند بین‌المللی میان کمونیستها و به پیش بردن مبارزات مشترک وسیع در قالب جبهه بین‌المللی واحد است. نمیتوان پیش‌بینی کرد که پیروزی بعدی پرولتاریا در کدام بخش از این جبهه اتفاق خواهد افتاد. شاید در آلمان سرمایه‌داری، جایی که در آن پرولتاریا تحت فشار شدید بورژوازی آلمان و متفقین راهی بجز پیروزی یا نابودی ندارد. یا شاید در کشورهای دهقانی جنوب شرقی یا در ایتالیا، جایی که بورژوازی در آن بیشتر از مناطق دیگر تجزیه شده است. به این خاطر است که بین‌الملل کمونیست وظیفه دارد با تمام وسائلی که در اختیار دارد فعالیت‌های خود را در تمام عرصه‌های مبارزات پرولتاریای جهانی برای حمایت از مبارزات تعیین‌کننده هر بخشی از بین‌الملل تشدید کند. وقتی نبرد مهمی در کشوری در میگیرد، این حمایت خود را بصورت تشدید و برجسته کردن منازعات داخلی در تمام کشورهای دیگر نشان میدهد.

زوال بین‌الملل‌های دو و دو و نیم

بین‌الملل کمونیست در سومین سال تأسیسش شاهد زوال هر چه بیشتر احزاب سوسیال‌دموکرات و رهبران رسوا شده اتحادیه‌های رفرمیست بود. با این حال اما سال گذشته سال وحدت تشکیلاتی این نیروها و تلاش آنها برای حمله به بین‌الملل کمونیست بود.

در بریتانیا، رهبران حزب کارگر و رهبران اتحادیه‌های کارگری در جریان اعتصاب کارگران معادن ذغال سنگ نشان دادند که وظیفه‌ای ندارند جز تجزیه پرولتاریا و دفاع از سرمایه‌داران علیه کارگران. فروپاشی اتحاد سه‌گانه ثابت کرد که رهبران رفرمیست اتحادیه‌های کارگری هیچ میلی حتی به مبارزه برای بهبود وضع طبقه کارگر در چارچوب سرمایه‌داری ندارند.

در آلمان، خروج حزب سوسیال‌دموکرات از حکومت^{۱۳}، نشان داد که این حزب دیگر حتی قادر به مخالفت تهييجی که سوسیال‌دموکراسی پیش از جنگ انجام میداد نیست. این حزب، در مدتی که در حکومت بود، در هر مخالفتی که میکرد نگرانی‌اش تنها این بود که باعث دامن زدن به مبارزه طبقه کارگر نشود. حزب سوسیال‌دموکرات با اینکه در سطح ملی در موضع اپوزیسیون قرار داشت، اما در پروس که حکومت را در دست داشت گاردهای سفید را علیه کارگران معدن آلمان مرکزی روانه کرد، با این هدف که پیش از آنکه کمونیستها فرصت آماده شدن داشته باشند کارگران را به قیام مسلحانه تحریک کند. حزب سوسیال‌دموکرات با وجود تسلیم بورژوازی آلمان به متفقین، و با وجود این واقعیت بدیهی که بورژوازی شروط دیکته شده توسط متفقین را بدون حمله به معیشت کارگران آلمان نخواهد توانست اجرا کند، برای کمک به بورژوازی در به انقیاد در آوردن پرولتاریای آلمان وارد حکومت شد.

در چکسلواکی، سوسیال‌دموکراسی با بسیج ارتش و پلیس تلاش میکند ساختمانها و موسسات کارگران کمونیست را از چنگ آنها در آورد. سیاستهای تاسفبار حزب سوسیالیست لهستان به پیل‌سودسکی در سازماندهی کارزار چپ‌اولگری روسیه شوروی کمک کرد. حزب سوسیالیست لهستان با بیرون کردن کمونیستها از اتحادیه‌های کارگری - جایی که در آن علیرغم تمام فشارها میتوانند از حمایت توده‌ای بهره‌مند باشند - درواقع به حکومت در به زندان انداختن هزاران

۱۳ حزب سوسیال‌دموکرات آلمان پس شکست انتخاباتی در ژوئن ۱۹۲۰ از حکومت استعفاء داد اما در ماه مه ۱۹۲۱ با شرکت در کابینه‌ای به رهبری ژوزف ورت رهبر حزب کاتولیک مرکز به حکومت بازگشت.

کمونیست کمک میکند. در بلژیک، سوسیال‌دموکرات‌ها در حکومتی در به انقیاد در آوردن مردم آلمان نقش دارد باقی مانده‌اند.

همراهی احزاب سنتریست و گروه‌های عضو بین‌الملل دو و نیم با ضدانقلاب نیز به همان اندازه لایق شماتت است. مستقل‌های آلمان به تندی دعوت حزب کمونیست آلمان برای مبارزه مشترک، علیرغم اختلافات اصولی، برای مبارزه علیه بدتر شدن وضع معیشت طبقه کارگر این کشور را رد میکنند. مستقل‌ها در اقدام ماه مارس سرسختانه از گاردهای سفید حکومتی علیه کارگران آلمان مرکزی حمایت کردند و به این ترتیب به پیروزی ترور سفید یاری رسانده و پیش از آنکه بورژوازی دست به کار شود پیشگام پرولتری را دزد و غارتگر و لومپن‌پرولتاریا خوانده و پس از پایان وقایع بطور ریاکارانه‌ای از ترور سفید نالیدند. با این که در کنگره‌ها متعهد شده بودند که از روسیه شوروی حمایت کنند روزنامه‌هایشان کارزاری از افترا علیه جمهوری شوروی به راه انداخته‌اند. آنها با دفاع از قیام کرونشات، قیامی که نشانه‌ای بود از سیاست جدید ضدانقلاب جهانی علیه روسیه شوروی، در واقع با مجموعه ضدانقلاب روسیه، کسانی نظیر رانگل و میلیوکف و بورتسف، همراه شده‌اند. آنها با هدف سرنگونی حزب کمونیست روسیه می‌خواهند روح و جان و اسکلت و سیستم عصبی جمهوری شوروی را نابود کرده تا بسادگی بتوانند بدن آن را مال خود کنند. گروه لونگه در فرانسه در همان خط مستقل‌های آلمان گام بر میدارد و همانطور که دیدیم با ضدانقلاب فرانسه که مبدع این سیاست جدید علیه روسیه بوده است همراه است. در ایتالیا، سیاست گروه‌های مرکز حول سراتی و داراگون گریختن از هر مبارزه‌ای است. این مسیر به بورژوازی شجاعت بیشتری بخشیده و به آن اجازه داده تا از باندهای تبهکار سفید فاشیست برای سلطه بر حیات تمام کشور استفاده کند.

با این که تفاوت میان احزاب سنتریست و سوسیال‌دموکرات تنها در عباراتی است که استفاده میکنند، این دو گروه هیچگاه نتوانسته‌اند در یک بین‌الملل واحد با یکدیگر متحد شوند. احزاب سنتریست در ماه فوریه در انجمن بین‌المللی خودشان با پلاتفرم و اساسنامه خودشان گرد هم آمدند. این بین‌الملل دو و نیم روی کاغذ میان دو شعار دموکراسی و دیکتاتوری پرولتاریا در نوسان است. این بین‌الملل در عمل با پراکندن روحیه نومیدی و تردید در میان طبقه کارگر به طبقه سرمایه‌داری هر کشوری کمک کرده و علاوه بر آن، علیرغم ویرانی به بار آمده توسط بورژوازی جهانی و انقیاد بخش بزرگی از کره خاکی توسط کشورهای سرمایه‌داری پیروزمند متفقین، به بورژوازی مشاوره میدهد که چگونه بدون آزاد کردن نیروی انقلابی توده‌ها برنامه‌های خود را اجرا کند.

نقطه مشترک بین الملل دو و نیم و بین الملل دوم ترس هر دو از قدرت کمونیسم است. تفاوت سنتریستها این است که آنها میترسند با اعلام روشن مواضع خود آن مقدار نفوذی که هنوز روی توده‌ها دارند - توده‌هایی که علیرغم آشفتگی مواضع روحیه‌اش انقلابی دارند - را از دست بدهند. دفاع رفرمیستها و سنتریستها از اتحادیه بین‌المللی آموستردام، این آخرین خاکریز بورژوازی جهانی، بیانگر هویت سیاسی مشترک آنهاست. سنتریستها در هر اتحادیه کارگری که نفوذ دارند با رفرمیستها و بوروکراسی اتحادیه‌ای در مبارزه علیه کمونیستها متحد میشوند. آنها در مواجهه با تلاش کمونیستها برای همراه کردن اتحادیه‌های کارگری با انقلاب در اتحادیه‌ها تجزیه راه می‌اندازند. این نشان می‌دهد که سنتریستها درست مثل سوسیال‌دموکراتها مخالفان سرسخت مبارزه پرولتاریا و یاوران ضدانقلابند.

بین‌الملل کمونیست نه تنها باید علیه بین‌الملل دوم و اتحادیه‌ای بین‌المللی آموستردام بلکه علیه بین‌الملل دو و نیم همانند گذشته مبارزه‌ای قاطعانه را به پیش ببرد. این مبارزه خستگی‌ناپذیر به توده‌ها در مبارزه هر روزه آنها نشان می‌دهد که سوسیال‌دموکراتها و سنتریستها نه تنها تمایلی به مبارزه برای ساقط کردن سرمایه‌داری ندارند بلکه مبارزه برای اساسیترین و فوریترین نیازهای طبقه کارگری نیز میلی به مبارزه در آنها ایجاد نمی‌کند. تنها با این روش است که بین‌الملل کمونیست میتواند جلوی نفوذ این عوامل بورژوازی بر طبقه کارگر را بگیرد. بین‌الملل کمونیست تنها زمانی میتواند در این مبارزه موفق شود که ریشه گرایشات سنتریستی و اثرات آن را در میان اعضای خود خشکانده و در فعالیت هر روزه خود نشان دهد که بین‌الملل عمل کمونیستی است و نه بین‌الملل عبارات تئوری کمونیستی.

بین‌الملل کمونیست تنها سازمان پرولتاریای بین‌الملل است که با اصول خود پرولتاریا را برای مبارزه علیه سرمایه‌داری مجهز میکند. وظیفه بین‌الملل کمونیست تقویت وحدت داخلی، رهبری و فعالیت بین‌المللی به شیوه‌ای است که قادر باشد به درستی این هدف را که در اساسنامه‌اش آمده متحقق کند: «سازمان دادن فعالیت مشترک پرولتاریای کشورهای مختلف که برای یک هدف واحد مبارزه میکنند: سرنگونی سرمایه‌داری و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا و جمهوری بین‌المللی شورایی».

ترجمه گروه سلطانزاده

خرداد ۱۴۰۲

منبع: